Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/ Vol. 55, No. 4: Issue 135, Winter 2024, p.69-103

Online ISSN: 2538-3892 Print ISSN: 2008-9139

Receive Date: 22-01-2022 Revise Date: 13-06-2022 Accept Date: 13-06-2022

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2022.74719.1271 Article type: Original

The Scope of Omission of Specification (*Tark-i 'Istisfṣāl*) in Jurisprudential Inferences

Mohammad Zendehdel , High-level instructor, Khorasan Seminary, Mashhad, Iran

Email: mxz62ir@gmail.com

Abstract

One of the factors involved in the abolishing of property is the principle of *Tark-i 'Istisfṣāl*, which helps the generalizing of the verdict beyond the specific matter questioned by the narrator. In some *Ḥadīths*, the narrator's question is general and it is possible to logically infer the generality of the verdict based on the generality of the question and by omitting the specifications of the *Ma'ṣūm* (infallible). Some aspects of the principle have been mentioned in the foundational (*Usūlī*) books of early Juriconsults. In order to determine the scope of *Tark-i 'Istisfṣāl*, a proper analysis of the principle is needed. Similarly, the components, channels, methods of inferring used by the general public, and the principle's scope of application should be analyzed. Pursuing this topic in jurisprudential and foundational (*Usūlī*) sources by employing the descriptive-analytical method has revealed the following results: First, the components of *Tark-i 'Istisfṣāl* consist of the antecedence of the narrator's question, the possibility of generalization for the answer, and the existence of probability in the question. Second, *Tark-i 'Istisfṣāl* is more prevalent in *'Iftāyī* (precautionary) *Ḥadīths*, and the independence or lack of independence of the *Ma'ṣūm* (infallible)'s answer does not influence the general application of the principle. Third, the questioner's intention and the inequality of probabilities plays a determining role in the scope of generality in *Tark-i 'Istisfṣāl*. Finally, the generality of *Tark-i 'Istisfṣāl* is inferred and weak. The specificity of *Ma'ṣūm* (infallible) is does not necessarily help the exclusiveness or specificity of the verdict.

Keywords: *Tark-i 'Istisfṣāl*, inferring, the narrator's question, probability

Journal of Fiqh and Usul

سال ۵۵ - شماره ۴ - شماره پیاپی ۱۳۵ - زمستان ۱۴۰۲، ص ۱۰۳ - ۶۹

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/

شاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸

شاپا الکترونیکی ۳۸۹۲-۲۵۳۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۰۲ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۳/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۲۳

نوع مقاله :پژوهشی

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2022.74719.1271

گسترۀ ترک استفصال در استنباطات فقهی

محمد زنده‌دل

استاد سطح عالی حوزۀ علمیه خراسان

Email: mxz62ir@gmail.com

چکیده

از موارد دخیل در الغای خصوصیت، قاعدۀ ترک استفصال است که مفید تعدی حکم از مورد سؤالِ راوی است. در برخی از احادیث، سؤال راوی مجمل است و این قابلیت وجود دارد که عقل از اجمال سؤال و ترک استفصال معصوم، عمومیت حکم را استنباط کند. در کتب اصولیِ متقدمان، به برخی از زوایای قاعده اشاره شده است. برای تعیین گسترۀ ترک استفصال در استنباطات فقهی لازم است تحلیل درستی از این قاعده صورت پذیرد و ارکان و مجاری و نحوۀ استنباط عموم و مقدار دلالت آن بررسی شود. از پیگیری این موضوع در منابع فقهی و اصولی به‌روش توصیفی و تحلیلی این نتایج به دست آمده است: اولاً، ارکان ترک استفصال عبارت‌اند از: سبقت سؤال راوی، امکان عمومیت جواب و وجود احتمال در سؤال؛ ثانیاً، ترک استفصال بیشتر در احادیث اِفتایی جریان دارد و استقلال و عدم‌استقلال جواب معصوم، تأثیری در استنباط عموم از ترک استفصال ندارد؛ ثالثاً، غرض سائل و عدم‌تساوی محتملات سؤال، نقش تعیین‌کننده‌ای در قلمروِ عموم ترک استفصال دارد. سرانجام اینکه عموم ترک استفصال، استنباطی و ضعیف است. دلیلی وجود ندارد که استفصال معصوم مفید انحصار و اختصاص حکم باشد.

واژگان کلیدی: ترک استفصال، استنباط، سؤال راوی، احتمال.

مقدمه

جواب معصوم در بخش وسیعی از احادیث مسبوق به سؤال، استقلال در دلالت ندارد، به‌طوری‌که گاهی انضمام سؤال راوی به جواب معصوم برای فهم معنای حدیث ضروری است. فقیهان و اصولیان از این امر غافل نبوده و لذا تلاش کرده‌اند تا همواره از دریچهٔ سؤال راوی به جواب معصوم بنگرند. اما وجود احتمال در برخی از سؤالات راویان و حاضران در مجلس، شبهات و مشکلاتی را ایجاد کرده است. در مواردی، سؤال راوی، مجمل و دارای شقوق متعدد است و مشخص نیست که سائل کدام فرض را اراده کرده است. در چنین مواردی گاهی گفته می‌شود که اجمال در سؤال راوی سبب اجمال در بخش جواب می‌شود و حدیث را از دایرهٔ اعتبار ساقط می‌کند. گاه نیز به استناد ترک استفصال، عمومیت حکم، استنباط می‌شود. مباحث نظری ترک استفصال نیز به‌طور بایسته در علم اصول نقد و بررسی نشده است. برخی در خصوص این قاعده ادعای اجماع کرده و برخی مسئله را اختلافی دانسته‌اند و برخی نیز از اساس منکر دلالت آن بر عموم شده‌اند. برخی مجرای آن را منحصر در احادیث مسبوق به سؤال دانسته و برخی آن را در مطلق احادیث جاری دانسته‌اند. برخی معتقدند ترک استفصال تنها در جواب مستقل معصوم مفید عموم است و گروهی هم آن را به‌طور مطلق دلیل بر عموم دانسته‌اند. عده‌ای قائل شده‌اند که ترک استفصال مفید تعدّی حکم از مورد سؤال نیست، در عین حال برای ترک استفصال مثال‌هایی آورده شده که مصداق تعدی حکم از مورد سؤال است.

تحلیل و بررسی قاعدهٔ ترک استفصال سبب می‌شود تا فقیه توفیق بیشتری در استنباط حکم شرعی داشته باشد و با دقت بیشتری بتواند مواردی که اجمال سؤال به جواب سرایت می‌کند را از مجاری ترک استفصال تفکیک کند.

پیشینه‌شناسی بحث نشان می‌دهد که مسئلهٔ ترک استفصال اولین‌بار در کتب اهل‌سنت مطرح شده است. از میان علمای اهل‌سنت، غزالی در المنخول[۱] و فخر رازی در المحصول،[۲] استفادهٔ عموم از ترک استفصال را به شافعی نسبت داده‌اند.

علامه حلی اولین اصولی شیعه است که مسئلهٔ ترک استفصال را در تهذیب الوصول[۳] نقد و بررسی کرده است. پس از وی، شهید اول در القواعد و الفوائد،[۴] فیض کاشانی در نقد الاصول،[۵] نراقی در انیس

۱. غزالی، المنخول، ۱۵۰.
۲. فخر رازی، المحصول، ۳۸۶/۲.
۳. علامه حلی، تهذیب الوصول، ۱۳۳.
۴. شهید اول، القواعد و الفوائد، ۲۰۶/۱.
۵. فیض کاشانی، نقد الأصول، ۱۰۰.

المجتهدین[6] و سید مجاهد در مفاتیح الاصول[7] این مسئله را نقد و بررسی کرده‌اند.

در زمینهٔ ترک استفصال مقالاتی نیز وجود دارد، مانند: مقالهٔ «استفادهٔ عموم و اطلاق از ترک استفصال و ترک استیضاح»، نوشتهٔ فائزی و نهاوندی و مقالهٔ «ماهیت ترک استفصال و شرایط آن»، نوشتهٔ برآبادی که اولاً، به همهٔ زوایای قاعده اشاره نشده و ثانیاً، تحلیل درستی در خصوص قاعده صورت نگرفته است و برخی از نظریات اشتباه در کتب متقدمان را بدون نقد و بررسی تکرار کرده‌اند، ازجمله: دخالت‌دادن جهل مُجیب در استنباط عموم از ترک استفصال.

۱. مفهوم‌شناسی

ترک استفصال در اصطلاح علم اصول به‌معنای این است که معصوم از سائل دربارهٔ مسئله‌ای که پرسیده است شرح ماوَقع نخواهد. هرگاه سائل از موضوعی که دارای شقوق و حالات متعدد است سؤال کند، ولی شارع بدون توضیح‌خواستن از راوی، راجع به اصل آن موضوع، حکم مطلق و سربسته‌ای صادر کند، به این فرایند ترک استفصال می‌گویند.

در کتاب فرهنگ‌نامهٔ اصول فقه برای ترک استفصال دو صورت فرض شده است: یکی اینکه، معصوم ابتدا به ساکن و بدون سابقهٔ قبلی ترک استفصال کند و دیگر اینکه، معصوم در پاسخ به سؤال راوی ترک استفصال کند.[8] بدیهی است که تصور این دو صورت برای ترک استفصال، ناشی از خلط بین اصطلاح «ترک استفصال» با اصطلاح «ترک تفصیل» است. در برخی از کتب فقهی نیز دو اصطلاح ترک استفصال و ترک تفصیل طوری به یکدیگر عطف شده که مخاطب گمان می‌کند این دو اصطلاح، معنای واحدی دارد.[9] گاهی نیز در توضیح ترک استفصال از واژهٔ «تفصیل» استفاده شده است، مانند: «ترک الاستفصال و لا سیّما عند شدّة الحاجة إلی تفصیل البیان.»[10] یا عبارت: «إرسال الحکم من غیر تفصیل... فمن قال بالعموم لأجل ترک الاستفصال التفت إلی هذا الوجه.»[11] این‌گونه عبارات نیز چنین القا می‌کند که ترک استفصال، همان ترک تفصیل است با اینکه این دو اصطلاح با یکدیگر تفاوت دارد.

---

٦. نراقی، انیس المجتهدین، ۷۳۲/۲.
۷. مجاهد، مفاتیح الأصول، ۱۵۱.
۸. مرکز اطلاعات و مدارك اسلامی، فرهنگ‌نامهٔ اصول فقه، ۳۰۳.
۹. کاشف‌الغطاء نجفی، انوار الفقاهة، ۳۲.
۱۰. میرداماد، حاشیة علی مختلف الشیعة، ۸.
۱۱. شهید اول، القواعد و الفوائد، ۲۰۵/۱.

۲. تفاوت ترک استفصال با ترک تفصیل

ترک تفصیل، به‌معنای توضیح‌ندادن خود معصوم است، ولی ترک استفصال، به‌معنای توضیح‌نخواستن معصوم از سائل است. در اولی، خود معصوم به جزئیات مسئله نپرداخته، ولی در دومی، جزئیات مسئلهٔ مورد سؤال را از سائل نپرسیده است. لذا در توضیح ترک استفصال گفته شده: «یرسل الحکم من غیر استفصال عن کیفیة القضیة کیف وقعت.»[۱۲] یا برخی استفصال را با «عن» متعدی کرده و نوشته‌اند: «یدلّ علیه ترک الاستفصال عن السائل.»[۱۳]

ترک تفصیل، هم در احادیث مسبوق به سؤال راه دارد و هم در احادیث ابتدا به ساکن، ولی ترک استفصال چنان‌که خواهد آمد اختصاص به احادیث مسبوق به سؤال راوی دارد.

ترک تفصیل در احادیث مسبوق به سؤال زمانی مطرح می‌شود که سؤالِ راوی عام باشد، برخلاف ترک استفصال که سؤال راوی باید مجمل و دارای احتمال باشد.

بنابراین، ترک استفصال هم در معنا و هم در مجری با ترک تفصیل مغایرت دارد و عباراتی نیز مؤید همین نظریه است،

مانند: «ترک الاستفصال فی مقام السؤال یفید العموم... و کذلک ترک التفصیل»[۱۴] یا: «ترک الاستفصال... و کذا ترک التفصیل.»[۱۵]

نمونهٔ تفصیل معصوم: در حدیثی، راوی سؤال می‌کند آیا خنده نماز را قطع می‌کند؟ حضرت تفصیل می‌دهد و می‌فرماید: «أَمَّا التَّبَسُّمُ فَلَا یَقْطَعُ الصَّلَاةَ وَ أَمَّا الْقَهْقَهَةُ فَهِیَ تَقْطَعُ الصَّلَاةَ.»[۱۶]

نمونهٔ ترک تفصیل معصوم: «الرَّجُلُ یُرِیدُ أَنْ یَسْتَنْجِیَ کَیْفَ یَقْعُدُ؟ قَالَ: کَمَا یَقْعُدُ لِلْغَائِطِ.»[۱۷] به نظر می‌رسد که سؤال سائل در این حدیث، از همهٔ کیفیاتی است که هنگام نشستن برای استنجا لازم است و درعینِ‌حال، امام تفصیلی در مسئله نداده و فرموده است: «کما یقعد للغائط» مشخص می‌شود که حکم صادرشده، عام است و شامل همهٔ اموری می‌شود که حین تخلّی شرط است، ازجمله: ترک استقبال و استدبار. ازاین‌رو، شیخ انصاری ذیل حدیث نوشته است: «الجواب یدلّ علی العموم، فیشمل الاستقبال و

---

۱۲. فاضل مقداد، نضد القواعد، ۱۵۳.
۱۳. صدر، الإجتهاد، ۵۰.
۱٤. کاشانی، تسهیل المسالک، ۲۳.
۱۵. کاشف‌الغطاء نجفی، انوار الفقاهة، ۳٤۷.
۱٦. طوسی، تهذیب الأحکام، ۳۲٤/۲.
۱۷. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳٦۰/۱.

الاستدبار.»[۱۸]

نمونهٔ استفصال معصوم: راوی از امام صادق می‌پرسد: مردی از من درخواست کرده تا بـرایش کـالایی بخرم و من هم قبول کردم تا در مقابلِ مقداری سود، کالا را برایش بخرم. سپس کـالای مـدِّنظر را خریـدم و بعد به او فروختم. آیا این عمل صحیح است؟ حضرت از راوی استفصال می‌کنـد و می‌پرسـد: «أَ لَـيْسَ إِنْ شَاءَ أَخَذَ وَ إِنْ شَاءَ تَرَكَ؟»[۱۹] آیا این‌گونه نیسـت کـه اگـر بخواهـد کـالای تـو را می‌خـرد و اگـر نخواسـت، نمی‌خرد؟ درحقیقت، حضرت با این استفصال می‌خواهد محل ابتلای راوی را مشخص کند.

نمونه‌هایی از ترک استفصال: أ. «سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَبِيعُ الْمَتَاعَ بِنَسَـاءٍ أَ يَشْـتَرِيهِ مِـنْ صَـاحِبِهِ الَّذِي يَبِيعُهُ مِنْهُ؟»؛ بشاربن‌یسار از امام صادق سؤال می‌کند که اگر بایع کـالایش را بـه نسـیه بفروشـد، آیـا می‌تواند همین کالا را دوباره از مشتری بخـرد. حضـرت می‌فرمایـد: «نَعَـمْ لَا بَـأْسَ بِـهِ»[۲۰] سـؤال راوی در خصوص جزئیات مسئله، اجمال دارد و معلوم نیست که فروش دوبارهٔ کالا به بایع، بعد از پایان اَجل است یا قبل از آن؟ و اینکه آیا به جنس می‌خرد یا به غیرجنس؟ معصوم نیـز از راوی استفصـال نکـرده و بـه‌طـور سربسته حکم به جواز داده است. شیخ انصاری به استناد ترک استفصال، در این حدیث قائل بـه جـواز بیـع به‌طور مطلق شده است.[۲۱]

ب. در حدیثی راوی سؤال می‌کند: «آیا لباس مردی که به آب استنجا برخورد کـرده، نجـس می‌شـود؟ حضرت می‌فرماید: خیر نجس نمی‌شود.»[۲۲] سؤال راوی در این روایت نیز اجمال دارد و مشـخص نیسـت که مقصود سائل، استنجای به غائط بوده یا استنجای به بول و امام هم از سائل نپرسیده که مقصود وی کدام فرض است، بلکه به‌طور مطلق فرموده است: «نجس نمی‌شود.» ازاین‌رو، برخی به ترک استفصال معصـوم در این حدیث استناد کرده و فتوا داده‌اند که آب استنجا به‌طور مطلق پاک است.[۲۳]

ج. در حدیثی آمده است که ابن‌غیلان هنگامی که اسـلام آورد، ده زن در نکـاح خـود داشـت و پیـامبر گرامی اسلام بدون اینکه از تقدیم و تأخیر در عقد این زنان از راوی استفصال کند، حکم بـه اختیـار وی در نگه‌داشتن چهار زن و رهاکردن بقیه کرده اسـت.[۲٤] طوسـی،[۲۵] حلـی،[۲٦] محقـق ثـانی،[۲۷] شـهید ثـانی،[۲۸]

---

۱۸. انصاری، کتاب الطهارة، ٤۳۱/۱.
۱۹. کلینی، الکافی، ۲۰۰/۵.
۲۰. ابن‌بابویه، کتاب من لا یحضره الفقیه، ۲۱٤/۳.
۲۱. انصاری، کتاب المکاسب، ۲۲٦/٦.
۲۲. طوسی، تهذیب الأحکام، ۸۷/۱.
۲۳. همدانی، مصباح الفقیه، ۳۲٦/۱؛ یزدی، شرح العروة، ۹۵.
۲٤. نوری، مستدرک الوسائل، ٤۲۸/۱٤.
۲۵. طوسی، المبسوط، ۲۳۹/٤.

عاملی[۲۹] و صاحب‌جواهر[۳۰] به‌دلیل ترک استفصال در این حدیث معتقدند که تفاوتی نمی‌کند مرد، زنان جدید را نگه دارد یا زنانی را که اول به نکاح خود درآورده است.

۳. شروط ترک استفصال برای افادهٔ عموم

۳. ۱. سبقت سؤال راوی

صاحب اشارات دربارهٔ مجرای این قاعده نوشته است: «انما یتحصل فیما یتحقق سؤال و الّا لایتحقق ترک الاستفصال»[۳۱] ازنظر وی، ترک استفصال اختصاص به احادیثی دارد که مسبوق به سؤال راوی باشد. شهید اول نیز در مقام فرق بین ترک استفصال و اصطلاح «قضیة فی واقعة» به این شرط اشاره کرده و معتقد شده که ترک استفصال مربوط جایی است که راوی از واقعهٔ محتمل‌الوجوهی سؤال کرده باشد.[۳۲] ازجمله افرادی که سبقت سؤال راوی را شرط دانسته‌اند عبارت‌اند از: موسوی قزوینی،[۳۳] صاحب قوانین،[۳۴] نراقی[۳۵] و سیدمجاهد.[۳۶]

عباراتی مانند: «ترک الاستفصال فی جواب السؤال»،[۳۷] «ترک الاستفصال عمّا یحتمله السؤال»،[۳۸] «ترک الاستفصال عقیب السؤال»[۳۹] و همچنین مواردی که فقها واژهٔ استفصال را با «عن» متعدی کرده‌اند،[۴۰] ظهور در اعتبار سبقت سؤال راوی در عموم ترک استفصال دارد.

۳. ۲. وجود احتمال در سؤال

وجود احتمال در سؤال راوی، از ارکان اصلی ترک استفصال است؛ چراکه اگر سؤال راوی واضح باشد و

۲٦. علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ٦٥٢.
۲۷. محقق کرکی، جامع المقاصد، ۱۲/٤۲٤.
۲۸. شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۷/۳۷۰.
۲۹. موسوی عاملی، نهایة المرام، ۱/۱۹۸.
۳۰. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۰/٥٦.
۳۱. کرباسی، اشارات الأصول، ۲۸٦.
۳۲. شهید اول، القواعد و الفوائد، ۱/۲۰٦.
۳۳. قزوینی، نتائج الأفکار، ۸۲.
۳٤. میرزای قمی، قوانین الأصول، ۲۲٦.
۳۵. نراقی، انیس المجتهدین، ۲/۷۳۲.
۳٦. مجاهد، مفاتیح الأصول، ۱٥۱.
۳۷. عاملی، استقصاء الاعتبار، ۳/٥۱.
۳۸. علامه حلی، مختلف الشیعه، ۲/۲۹۰، ۳۵۹ و ۳/۳۷۱؛ منتهی المطلب، ۲/۱۳۰.
۳۹. حلی، ایضاح الفوائد، ۱/۱۷۲؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳/۹۳؛ موسوی عاملی، مدارک الأحکام، ۲/۲۷۲.
٤۰. شهید اول، القواعد والفوائد، ۱/۲۰٦؛ آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۳/۳۱٤؛ آخوند خراسانی، درر الفوائد، ۲۰۰؛ تبریزی، دروس، ٦/۱٤٥؛ همدانی، مصباح الفقیه، ۲/۱۷٦، ٤/۷۰، ٦/۷۲، ۸/۱۸۹، ۱۳/۳۹۵، ٥۱۰، ۱٤/٥۲۱.

هیچ ابهامی در آن نباشد، اصلاً قابلیت استفصال وجود نخواهد داشت و ترک استفصال، منتفی به انتفای موضوع خواهد بود. ازاین‌رو، نائینی گفته است: «ترک الاستفصال إنّما یکون فی المحلّ القابل للاستفصال.»[٤١] مقصود از وجود احتمال این است که سؤال راوی راجع به جزئیات مسئله اجمال داشته باشد؛ به این معنا که، راوی از یک مسئلهٔ دارای شقوق و فروض متعدد سؤال کند و معلوم نباشد که وی کدام فرض را اراده کرده است. لذا موسوی قزوینی[٤٢] و کرباسی،[٤٣] ترک استفصال را منحصر در مسئله‌ای دانسته‌اند که در خصوص آن بیش از یک احتمال برود و در کتاب مصباح الفقاهه آمده است: «أن ترک الاستفصال انما یفید العموم إذا کان مورد السؤال ذا شقوق شتی.»[٤٤] حلی نیز در توضیح این اصطلاح نوشته است: «ما کان فیه لفظ... بعد سؤال عن قضیة یحتمل وقوعها علی وجوه متعددة.»[٤٥] شیخ انصاری برای استناد به عموم ترک استفصال در حدیثی، ابتدا سه احتمال دربارهٔ سؤال راوی مطرح کرده است.[٤٦] شیرازی در رد ترک استفصالی که برخی مدعی آن هستند، نوشته است: «ترک الاستفصال مع عدم قیام الاحتمال... لا یقتضی العموم.»[٤٧] همین‌طور کاشف‌الغطاء با عبارت: «ترک الاستفصال لا تنفع فی المقام لأن الراوی حاکی لوضعیة الحال»، [٤٨] اعتراض خودش را راجع به ترک استفصال در جایی که سؤال راوی دارای احتمال نیست، بیان کرده است.

از این گذشته، تعبیراتی مانند: «ترک الاستفصال مع قیام الاحتمال»،[٤٩] «ترک الاستفصال عمّا یحتمله السؤال»[٥٠] و «ترک الاستفصال مع اجمال السؤال»[٥١] که در کتب فقهی و اصولی فراوان به چشم می‌خورد نیز ظهور در اعتبار این شرط دارد.

بااین‌وجود، حائری نوشته است: «نحن نؤمن بالإطلاق بملاک ترک الاستفصال فیما إذا لم یکن السؤال مجملاً.»[٥٢] به نظر می‌رسد مقصود وی از «لم یکن السؤال مجملا»، عدم‌اجمال سؤال از جهت موضوع و

٤١. نائینی، کتاب الصلاة، ۲۲۱/۱.

٤٢. قزوینی، ضوابط الأصول، ۲۰۰.

٤٣. کرباسی، اشارات الأصول، ۲۸٦.

٤٤. خویی، مصباح الفقاهة، ٧٥/٤.

٤٥. فاضل مقداد، نضد القواعد، ۱۵۳.

٤٦. انصاری، کتاب المکاسب، ۳٦۳/۳.

٤٧. شیرازی، حاشیة المکاسب، ٥٥/١.

٤٨. کاشف‌الغطاء، النور الساطع، ٤٦٠/١.

٤٩. حلی، ایضاح الفوائد، ۱۷۲/۱؛ ابن‌فهد حلی، المهذب البارع، ۳۰۹/٤؛ موسوی عاملی، مدارک الأحکام، ۲۱۱/۲؛ موسوی عاملی، نهایة المرام، ۲٦۸/۱؛ بحرانی، حدائق الناضرة، ۲۳۷/۵؛ بهبهانی، مصابیح الظلام، ۱۸۱/۲؛ بهبهانی، حاشیة، ۲۸۲.

٥٠. علامه حلی، مختلف الشیعه، ۳۵۹/۲؛ علامه حلی، منتهی المطلب، ۱۳۰/۲؛ شهید ثانی، رسائل، ۳۱٤/۱.

٥١. بحرالعلوم، بلغة الفقیه، ۲۱۸/۲.

٥٢. حائری، فقه العقود، ۲٦٤/۲.

غرض سائل باشد؛ یعنی اصل مسئلهٔ مورد سؤال نباید اجمال داشته باشد. به‌عبارتِ‌دیگر، اجمال، گـاهی در غرض سائل است، به‌طوری‌که جنس مسئلهٔ مورد سؤال مشخص نیست. چنین اجمالی به جواب سـرایت و حدیث را غیرقابل استناد می‌کند، ولی اگر اجمال مربوط به جزئیات و فروض مسئله باشد، چنین اجمالی نه تنها مضرّ به عموم جواب نیست، بلکه از شرایط عموم ترک استفصال اسـت. لـذا وی در ادامـه می‌نویسـد: «نحن نؤمن بـ... ترک الاستفصال فیما إذا لم یکـن السـؤال مجمـلا و لکـن کانـت هنـاک محـتملات فـی مقارنات الواقعة المسؤول عنها». عبارت «و لکن کانت هناک محتملات» به‌خوبی به وجود احتمال اشاره دارد، به‌خصوص که وی در ادامه مثالی آورده است کـه سـؤال راوی در آن در خصـوص جزئیـات و شـقوق مسئله اجمال دارد.[۵۳]

ممکن است اشکال شود که سؤال راوی راجع به جواب معصوم قرینـهٔ متصـل محسـوب می‌شـود (بـه خصوص در جواب‌های غیرمستقل، مانند «لا بأس») و در علم اصول ثابت شده است که اجمالِ مخصصِ متصل، به عام سرایت می‌کند[۵۴] و لذا حائری آورده است: «ترک الاستفصال فی موارد إجمـال السـؤال غیـر تام، و أنّ إجمال السؤال یسری إلی الجواب.»[۵۵]

جواب این است که ترک استفصال در جایی جریان دارد که سؤال راوی از اسـاس در خصـوص افـراد و فروض مسئله اجمال داشته باشد و بدیهی است که در چنین صورتی معصوم برای تفهیم حکـم شـرعی بـه سؤال راوی اعتماد نمی‌کند. چگونه امام برای تفهیم حیثیتی که سؤال در خصوص آن اجمال دارد، به سـؤال اعتماد کرده است؟ وقتی یقین داریم که معصوم به سـؤال راوی اعتمـاد نکـرده و آن را قرینـه نگرفتـه اسـت، چگونه اجمال در سؤال به عموم جواب سرایت خواهد کرد؟

بله، در یک فرض، اجمال در سؤال به جواب معصوم سرایت می‌کند و آن اینکه علم داشته باشیم سـؤال راوی در ابتدا به فرضی از فروض مسئله اشاره داشته ولی بعداً به‌دلیل عواملی، مجمل و محتمل‌الوجوه شـده است. در چنین مواردی، احتمال اعتماد معصوم به سؤال راوی به‌عنوان قرینـه‌ای متصـل قـوی اسـت و لـذا اجمال در ناحیهٔ سؤال راوی، به جواب معصوم سرایت می‌کند.

۳. ۳. امکان عمومیت جواب معصوم

هرچند وجود احتمال در سؤال راوی از شرایط ترک استفصال است، ولی منشأ احتمال در سؤال، گـاهی اشتراک لفظی است که در این صورت، امکان عمومیت جواب راجع به معانی مشترک لفظی وجود نـدارد و

۵۳. حائری، فقه العقود، ۲٦٤/۲.
۵٤. مظفر، اصول الفقه، ۱۳۰/۱.
۵۵. حائری، فقه العقود، ۲٦٤/۲.

بدیهی است که استنباط عموم، فرع بر امکان عموم است. در مـواردی کـه منشـأ احتمـال، اشـتراک لفظـی است، جواب معصوم نمی‌تواند هر دو معنای محتمل دربارهٔ لفظ مشترک را شـامل شـود؛ چراکـه لازمـه‌اش استعمال لفظ در بیش از یک معناست. ازاین‌رو، برخی آورده‌اند: «المراد من الاحتمـال، الاحتمـال الناشـئ عن اشتمال السؤال علی المشترک المعنوی لا اللفظی.»[٥٦]

علامه حلی معتقد است که نه‌تنها باید عمومیت جواب در مقام ثبوت، امکـان داشـته باشـد؛ بلکـه در مقام اثبات باید احتمال عمومیت جواب نیز برود و لذا نوشته است: «ترک الاستفصال مـع احتمـال العمـوم یدلّ علی تعمیم المقال.»[٥٧]

همدانی قائل است که امکان ارادهٔ عموم توسط سائل نیز از شروط ترک استفصال است.[٥٨] امـا بـه نظـر می‌رسد که چنین شرطی لازم نیست، بلکه حتی اگر بدانیم سائل، تنها فرضی را اراده کرده و مـا آن فـرض را ندانیم، برای استنباط عموم از ترک استفصال کافی است. چون معیار در اسـتنباط عمـوم ایـن اسـت کـه در فرض خاص‌بودن حکم، استفصال از سائل لازم و ضروری باشد[٥٩] و چنین معیاری، هـم در فـرض امکـان ارادهٔ عموم توسط سائل وجود دارد و هم در فرض عدم‌امکان ارادهٔ عموم.

۳. ٤. نحوهٔ دلالت ترک استفصال بر عموم

در جایی که سؤال راوی محتمل‌الوجوه است، اگر حکم شرعی خاص و منحصر بـه فرضـی از فـروض مسئله بوده باشد، معصوم باید از سائل در خصوص محتملات سؤال استفصال کند تـا فـرض مـورد سـؤال برای حاضران در مجلس و غایبان از مجلس مشخص شود وگرنه مسـتلزم اغـرای بـه جهـل اسـت؛ چراکـه حاضران در مجلس و غایبانی که حدیث برایشان نقل می‌شود نمی‌دانند مقصود سائل از سؤالش چه فرضـی است و لذا احتمال دارد جواب را حمل بر عموم یا حمل بر وجـه غیرصـحیح آن کننـد، ولـی درصـورتی‌که حکم شرعی، عام و شامل همهٔ محتملات سؤال راوی باشد، اغرای به جهل رخ نخواهد داد. ازاین‌رو، برخی نوشته‌اند: «أنّ ترک الاستفصال إنّما یفید العموم لئلّا یلزم الإضلال أو الإغراء بالجهل ممّـن شـأنه و وظیفتـه الهدایة و الإرشاد.»[٦٠]

محقق اردبیلی،[٦١] بحرانی،[٦٢] مجلسی،[٦٣] نراقی[٦٤] و خمینی[٦٥] نیز همین اسـتدلال را مطـرح کرده‌انـد و

٥٦. شیرازی، تقریرات، ۲۱۹/۲.
٥٧. علامه حلی، مختلف الشیعة، ۲۰۰/۲.
٥٨. همدانی، مصباح الفقیه، ۳۳۲/۱.
٥٩. بلاغی، الرسائل الفقهیة، ١٤٦.
٦٠. قزوینی، تعلیقة علی معالم الأصول، ۸۲۹/٤.
٦١. مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة، ۲٤٥/٥.

برخی؛ مانند خویی[٦٦] و حلی[٦٧] معتقدند: ترک استفصال در جایی که حکم خاص است، سبب تأخیر بیان از وقت حاجت می‌شود.

٤. تأثیر تعلیمی یا اِفتایی‌بودن حدیث در استنباط عموم

فرضی‌بودن سؤال راوی در برخی از احادیث شرعی و مبتلابه‌بودن سؤال راوی در برخی دیگر از احادیث شرعی و تأثیر این تفاوت در قلمروِ حکم شرعی، همواره مدِّنظر فقها و اصولیان بوده است، چنان‌که عباراتی مانند: «ان السائل یسأل تارة عن قضیة فرضیة و اخری عن قضیة دخلت فی الوجود»[٦٨] و «إنّ السؤال إمّا عن واقعة وقعت فی الوجود... أو عن واقعة لم تقع بعد»[٦٩] از این امر حکایت دارد. سیستانی، نوع اول از این احادیث را «تعلیمی» و نوع دوم را «اِفتایی» نامیده است.[٧٠]

در احادیث تعلیمی، سؤال راوی از محل ابتلای خودش نیست؛ بلکه سؤال، فرضی و به‌هدفِ آموختن احکام شرعی است.[٧١] در این‌گونه احادیث، تفصیل معصوم از استفصال معصوم منطقی‌تر است؛ چراکه راوی قصدش تنها فرضی خاص و مبتلابه نیست که معصوم با توضیح‌خواستن از وی بخواهد آن فرض را شناسایی کند و پاسخ همان فرض را بدهد. لذا خویی برای اثبات عمومیتِ واژهٔ «شک» در صحیحهٔ زراره که از احادیث تعلیمی است، به قاعدهٔ ترک استفصال استناد نکرده، بلکه به اصطلاح ترک تفصیل اشاره کرده است.[٧٢]

لکن در احادیث اِفتایی، راوی، تنها از محل ابتلای خودش سؤال می‌کند و انگیزه‌ای برای فهم حکم شرعی در غیرمحل ابتلای خود ندارد. در چنین فرضی اگر سؤال، دارای محتملات و فروضی باشد و حکم شرعی مختص فرضی باشد، معصوم وظیفه دارد از راوی توضیح بطلبد تا فرض مورد ابتلای سائل مشخص شود، در غیر این صورت، دامنهٔ حکم شرعی برای سائل، حاضران و غایبان معلوم نخواهد بود و این همان

٦٢. بحرانی، حدائق الناضرة، ٢٣٧/٥.
٦٣. مجلسی، مرآة العقول، ٤٢٢/١٠.
٦٤. نراقی، انیس المجتهدین، ٧٣٣/٢؛ نراقی، تجرید الأصول، ١٧٢.
٦٥. خمینی، کتاب البیع، ١٥٠/٣.
٦٦. خویی، مصباح الاصول، ٤١٠/٢.
٦٧. ابن‌فهد حلی، المهذب البارع، ٣٠٩/٤.
٦٨. کرباسی، اشارات الأصول، ٢٨٦.
٦٩. نراقی، انیس المجتهدین، ٧٣٢/٢.
٧٠. سیستانی، اختلاف الحدیث، ٦١.
٧١. سیستانی، اختلاف الحدیث، ٦١.
٧٢. خویی، موسوعة، ٦٨/٦.

اغرای به جهل است که نقض غرض و خلاف حکمت تبلیغ احکام شرعی است.

۵. تأثیر استقلال و عدم‌استقلال جواب در عموم ترک استفصال

جواب معصوم گاهی استقلال در دلالت دارد، به‌گونه‌ای که برای فهم معنای آن نیازی به انضمام سؤال راوی نیست، مانند حدیث: «سَأَلْنَا الرِّضَا(ع) عَنِ الرَّجُلِ يَنَامُ عَلَى دَابَّتِهِ؟ فَقَالَ: إِذَا ذَهَبَ النَّوْمُ بِالْعَقْلِ فَلْيُعِدِ الْوُضُوءَ.»[۷۳]

گاهی نیز جواب معصوم استقلال در دلالت ندارد، به‌طوری که بدون ملاحظۀ سؤال، نامفهوم است، مانند: «سَأَلْتُهُ عَنْ مَاءِ الْبَحْرِ أَ يُتَوَضَّأُ مِنْهُ؟ قَالَ: لَا بَأْس.»[۷٤] جواب معصوم در اغلب احادیثِ مسبوق به سؤال راوی، استقلال در دلالت ندارد.

کرباسی به مشهور علما نسبت داده است که ازنظر آنان، ترک استفصال در جواب‌های غیرمستقل، مفید عموم نیست[۷۵] و خودش معتقد است در جواب‌های غیرمستقل، بحث از عموم ترک استفصال، غیرمعقول و منتفی به انتفای موضوع است؛ یعنی در جواب‌های غیرمستقل اصلاً ترک استفصال محقق نمی‌شود تا بحث از عموم آن معنا داشته باشد.[۷٦]

لکن به نظر می‌رسد که به‌دلایلی ترک استفصال همیشه مفید عموم است و استقلال و عدم‌استقلال جواب تأثیری در آن ندارد که عبارت‌اند از:

اولاً. جواب معصوم در اکثر احادیثی که مشهور، به ترک استفصال در آن استناد کرده‌اند، غیرمستقل است که به چند نمونه اشاره می‌شود:

أ. «عَنْ رَجُلٍ جَعَلَ أَمْرَ امْرَأَتِهِ إِلَى رَجُلٍ فَقَالَ... أَ يَجُوزُ ذَلِكَ لِلرَّجُلِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ.»[۷۷] با اینکه جواب در این حدیث یک کلمه است و بدون لحاظ سؤال مفهومی ندارد، ولی علامه،[۷۸] محقق حلی،[۷۹] محقق ثانی[۸۰] و عاملی،[۸۱] به عموم ترک استفصال در این حدیث استناد کرده‌اند.

---

۷۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۲۵۲/۱.

۷٤. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۱۳٦/۱.

۷۵. کرباسی، اشارات الأصول، ۲۸۹.

۷٦. کرباسی، اشارات الأصول، ۲۸۹.

۷۷. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۸۸/۲۲.

۷۸. علامه حلی، مختلف الشیعة، ۳٤۹/۷.

۷۹. حلی، ایضاح الفوائد، ۲۹۳/۳.

۸۰. محقق کرکی، جامع المقاصد، ۱۹۰/۸.

۸۱. شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۲۸/۹.

ب. «قُلْتُ لَهُ لَيْسَ فِي الدَّيْنِ زَكَاةٌ؟ فَقَالَ: لَا.»[۸۲] محقق حلی[۸۳] و نجم‌الدین حلی،[۸٤] به ترک استفصال در این حدیث استناد کرده‌اند، با اینکه جواب حضرت در حدیث، واژهٔ «لا» است.

ج. «عَنِ الرَّجُلِ يَبِيعُ الْمَتَاعَ بِنَسَاءٍ فَيَشْتَرِيهِ مِنْ صَاحِبِهِ الَّذِي يَبِيعُهُ مِنْهُ؟ قَالَ: نَعَمْ لَا بَأْسَ بِهِ.»[۸۵] شهید اول[۸٦] و شیخ انصاری[۸۷] به ترک استفصال در این حدیث استناد کرده‌اند.

د. «مُحْرِمٌ أَصَابَ صَيْداً؟ قَالَ: عَلَيْهِ الْكَفَّارَةُ.»[۸۸] صاحب التنقیح،[۸۹] به ترک استفصال در این حدیث استناد کرده است.

ه. محقق ثانی و عاملی، به ترک استفصال در حدیث «فِي الرَّجُلِ يُصَلِّي وَ الْمَرْأَةُ تُصَلِّي بِحِذَاهُ؟ قَالَ: لَا بَأْسَ»[۹۰] استناد کرده‌اند.[۹۱]

و. «عَنِ الشُّرْبِ فِي الْقَدَحِ فِيهِ ضَبَّةٌ مِنْ فِضَّةٍ؟ قَالَ: لَا بَأْسَ.»[۹۲] صاحب مدارک[۹۳] و آشتیانی[۹٤] به جهت ترک استفصال در این حدیث اشاره کرده‌اند.

ز. نمونه‌های فراوان دیگری که به ذکر آدرس بسنده می‌شود.[۹۵]

ثانیاً. ضرورت استفصال در جواب غیرمستقلی که تابع دلالت سؤال است، به مراتب بیشتر است از استفصال در جواب مستقلی که تابع دلالت سؤال نیست. اگر خاص‌بودن حکم و وجود احتمال در سؤال، استفصال معصوم را در جواب مستقل ضروری می‌کند، به‌طریق اولیٰ باید استفصال را در جواب غیرمستقل

۸۲. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۹٦/۹.

۸۳. حلی، ایضاح الفوائد، ۱٦۸/۱.

۸٤. محقق حلی، ایضاح ترددات الشرایع، ۵٤/۱.

۸۵. حر عاملی، وسائل الشیعة، ٤۱/۱۸.

۸٦. شهید اول، غاية المراد، ۷۹/۲.

۸۷. انصاری، کتاب المکاسب، ۲۲٦/٦.

۸۸. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۹۳/۱۳.

۸۹. فاضل مقداد، التنقيح الرائع، ۵٤۷/۱.

۹۰. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۱۲۵/۵.

۹۱. محقق کرکی، جامع المقاصد، ۱۲۰/۲؛ شهید ثانی، روض الجنان، ٦۰۱/۲.

۹۲. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۵۱۰/۳.

۹۳. موسوی عاملی، مدارک الأحکام، ۳۸۳/۲.

۹٤. آشتیانی، الرسائل التسع، ۱۹۹.

۹۵. علامه حلی، مختلف الشیعه، ۲۷۰/۱، ۳۵۹/۲، ٤٤۸/۳؛ علامه حلی، منتهی المطلب، ۱٤٤/۲؛ علامه حلی، نهاية الأحکام، ۲۳٦/۱؛ ابن‌فهد حلی، المهذب البارع، ۳٦۹/۳؛ حلی، ایضاح الفوائد، ۱٤۹/۱، ۱۷۱، ۳٤۳؛ ۷/۳، ۱۲٦، ۳٦۸؛ شهید اول، غاية المراد، ۵۷٦/۳؛ ۲٦/٤؛ شهید اول، القواعد و الفوائد، ۲۰۷/۱؛ محقق کرکی، جامع المقاصد، ۲۲٤/۱۳؛ موسوی عاملی، مدارک الأحکام، ۲٦۰/۲، ۲٤٤/۵؛ ابن‌شهید ثانی، معالم الدین، ۷۹۸/۲؛ عاملی، استقصاء الإعتبار، ۲٤۸/۱، ۳٦۸/۲؛ بحرانی، حدائق الناضرة، ۱۲/۵؛ انصاری، کتاب المکاسب، ۹۹/۲؛ انصاری، کتاب الصلاة، ٤۲۷/۱، ۳۵۳/۲؛ انصاری، کتاب الصوم، ٦۲، ۲٦۹؛ آشتیانی، کتاب الزکاة، ۳۰۲/۱.

ضروری کند؛ چراکه در جواب‌های غیرمستقل، مخاطب التفات بیشتری به سؤال راوی دارد نسبت به جواب‌های مستقل. بنابراین، اجمال سؤال و ترک استفصال در جواب غیرمستقل، دلالت بیشتری بر عموم دارد تا اجمال سؤال و ترک استفصال در جواب مستقل.

ثالثاً. همان‌طور که بیان شد عقل از اجمال سؤال و ترک استفصال، عمومیت حکم را نسبت به همهٔ محتملات سؤال استنباط می‌کند. بدیهی است که این استنباط با معیار اغرای به جهل صورت گرفته است و استقلال و عدم‌استقلال جواب معصوم نفیاً و اثباتاً در این معیار تأثیری ندارد.

٦. قلمروِ عموم ترک استفصال

غرض سائل از سؤال و عدم‌تساوی محتملات سؤال، دو عنصری است که صلاحیت دارد قلمروِ عموم ترک استفصال را تحت‌تأثیر قرار دهد. برخی، مورد سؤال راوی را نیز مؤثر دانسته‌اند. ازاین‌رو، ضرورت دارد هریک از این عناصر سه‌گانه بررسی شود:

٦. ١. غرض سائل از سؤال

ترک استفصال، تنها در خصوص محتملاتی مفید عموم است که غرض سائل به آن تعلق گرفته و معصوم در مقام بیان آن است. به‌عبارتِ‌دیگر، ترک استفصال دلالت دارد بر عمومیت حکم نسبت به تمام محتملاتی که احتمال ارادهٔ آن توسط سائل می‌رود، نه هرگونه محتملی که تصورشدنی است، ولو مواردی که علم داریم سائل آن را اراده نکرده است. برای نمونه، اگر غرض سائل به حکم وضعی تعلق گرفته باشد، ترک استفصال نیز تنها سبب عمومیت حکم نسبت به همهٔ محتملات حکم وضعی خواهد بود و ناظر به حکم تکلیفی و محتملات آن نخواهد بود. بحرانی دراین‌باره نوشته است: «ان ترک الاستفصال... انما یتم بالنسبة إلی الغرض المقصود من سیاق الکلام»[۹٦] و برخی آورده‌اند: «ترک الاستفصال إنما یفید العموم لو کانت الجهة التی یحاول استفادة العموم بلحاظها محط نظر السائل.»[۹۷] کاشف‌الغطا،[۹۸] حکیم،[۹۹] خمینی،[۱۰۰] آملی،[۱۰۱] نجفی[۱۰۲] و نائینی[۱۰۳] نیز با عبارات متفاوتی به این مطلب اشاره کرده‌اند. خوانساری

---

۹٦. بحرانی، حدائق الناضرة، ۱۲/٥.
۹۷. روحانی، المرتقی، ۲۳۳/۱.
۹۸. کاشف‌الغطاء نجفی، انوار الفقاهة، ۱۱٦، ۳۷٥.
۹۹. حکیم، مستمسک، ٥۳۲/۲.
۱۰۰. خمینی، کتاب الطهارة، ۱٥٤/۳.
۱۰۱. آملی، المعالم المأثورة، ۳۱/۱.
۱۰۲. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۸٥/۲۲.
۱۰۳. نائینی، منیة الطالب، ۲۰۸/۱.

به شیخ طوسی نسبت داده که ازنظر وی، مدفوع همهٔ پرندگان به غیر از خفاش پاک است، به دلیل ترک استفصال در این حدیث: «عَنِ الرَّجُلِ يَرَى فِي ثَوْبِهِ خُرْءَ الطَّيْرِ أَوْ غَيْرَهُ هَلْ يَحُكُّهُ وَ هُوَ فِي صَلَاتِهِ؟ قَالَ: لَا بَأْس.»[۱۰۴] سپس استناد به عموم ترک استفصال را مردود می‌داند و قائل است که ترک استفصال تنها نسبت به حکمی که غرض سائل به آن تعلق گرفته، مفید عموم است. غرض سائل در این حدیث، سؤال از تنافی و عدم‌تنافی کندن مدفوع پرندگان به‌جهت فعل کثیربودن است؛ نه سؤال از وجوب اجتناب از مدفوع پرندگان به‌سبب نجاست آن.[۱۰۵]

٦. ٢. عدم‌تساوی محتملات

بهبهانی بر این باور است که عموم ترک استفصال، مانند عموم لفظی، همهٔ محتملات سؤال را شامل می‌شود؛ خواه شایع باشد و خواه شاذ. وی دلیل آن را این‌گونه نوشته است: «مجرد الندرة لا يكفي لعدم الاستفصال، لأن السائلين كانوا جاهلين بالمسائل.»[۱۰٦] ازنظرِ او، سائلان، راجع به حکم شرعی جهل دارند و لذا ممکن است جواب معصوم را حمل بر عموم کنند و صرف شایع‌بودن یک محتمل و نادربودن محتمل دیگر نمی‌تواند مانع این برداشت سائلان شود. در مفتاح الکرامة نیز آمده است: «ترك الاستفصال... يفيد العموم لجميع أفراد السؤال.»[۱۰۷]

در مقابل، برخی مانند نراقی معتقدند: شرط ترک استفصال، تساوی محتملات است.[۱۰۸] مصطفی خمینی نیز نوشته است: «ترك الاستفصال و قد تقرّر أنّ من شرائطه عدم الغلبة.»[۱۰۹] صاحب‌جواهر معتقد است: نادربودن برخی محتملات اگرچه مانع عموم لفظی نیست، ولی جلوی عموم ترک استفصال را می‌گیرد.[۱۱۰] کاشف‌الغطاء،[۱۱۱] موسوی قزوینی،[۱۱۲] مامقانی،[۱۱۳] لاری[۱۱٤] و خمینی[۱۱۵] از دیگر کسانی هستند که غلبهٔ یک محتمل را مانع عموم ترک استفصال دانسته‌اند. حتی صاحب‌جواهر، فعلی را که سائل

---

۱۰٤. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۲۸٤/۷.
۱۰۵. محقق خوانساری، مشارق الشموس، ۲٤/٤.
۱۰٦. بهبهانی، الحاشیة، ۱۷٦/۱.
۱۰۷. حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۹٦.
۱۰۸. نراقی، تجرید الأصول، ۱۷۲.
۱۰۹. خمینی، مصطفی، کتاب الطهارة، ۱٤۵/۲.
۱۱۰. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۷۱/۱.
۱۱۱. کاشف‌الغطاء نجفی، انوار الفقاهة، ۳۵.
۱۱۲. قزوینی، ینابیع الأحکام، ۱٦۳/۲؛ قزوینی، تعلیقة علی معالم الأصوال، ۸۲۹/٤.
۱۱۳. مامقانی، غایة الآمال، ۲۵/۱.
۱۱٤. لاری، التعلیقة علی ریاض، ۳٤۱.
۱۱۵. خمینی، کتاب البیع، ۵۳۰.

در خصوص آن از معصوم پرسیده، به قرینۀ اینکه از مسلمان صادر شده است، حمـل بـر وجـه صـحیح آن کرده و این امر را مانع از عموم ترک استفصال دانسته است.[۱۱٦]

به نظر می‌رسد که باید بین احادیث تعلیمی و اِفتایی تفصیل داد: در احادیـث تعلیمـی، غـرض سـائل، رفع مشکل شخصی خودش نیست؛ بلکه هدفش آموختن احکام شرعی مسئله است؛ خـواه حکـم شـرعی مربوط به فروض شایع مسئله باشد و خواه فروض نادر. لذا غلبۀ یک محتمل نسبت به محتمل دیگر، سـبب انصراف سؤال به محتمل غالب نمی‌شـود. درنتیجـه، عمـومی کـه از تـرک استفصـال در احادیـث تعلیمـی استنباط می‌شود، تحت‌تأثیر غلبۀ برخی از محتملات قرار نخواهد گرفت و شامل همۀ محـتملات؛ اعـم از شایع و شاذ خواهد شد.

اما در احادیث اِفتایی، سؤال راوی ناظر به محتملات شایع و مبتلابه جامعه است، به‌طوری‌که احتمـال ارادۀ محتملات شاذ و غیرمبتلابه، ضعیف و غیرقابل اعتناست. در چنین مواردی، عمومیت جواب معصـوم نسبت به افراد شاذ، بسیار ضعیف و بعید است.[۱۱۷] ازاین‌رو، سیستانی دربـارۀ یکـی از خصـایص احادیـث اِفتایی گفته است: «استهجان التذکیر بالافراد الشـاذة النـادرة الوقـوع.»[۱۱۸] وی معتقـد اسـت: در احادیـث اِفتایی چون سؤال راوی ناظر به افراد و محتملات شایع و مبتلابه است، لذا مستهجن است کـه معصـوم در پاسخ به چنین سؤالی، متذکرِ افراد و محتملات شاذ و نادرالوقوع شود.

٦. ۳. مورد سؤال راوی

نائینی، «علم به عدم‌خصوصیت مـورد» را یکـی از شـرایط اسـتنباط عمـوم از تـرک استفصـال دانسـته است.[۱۱۹] چنین شرطی زمانی معنا دارد که وی معتقد باشد ترک استفصال مفید تعدیِ حکم از مورد سـؤال است، والّا خصوصیت‌داشتن یا خصوصیت‌نداشتن مورد سؤال، دخلی در عمـوم تـرک استفصـال نخواهـد داشت. اما وی در جای دیگـری تصـریح می‌کنـد کـه تـرک استفصـال مفیـد تعـدی حکـم از مـورد سـؤال نیست.[۱۲۰]

به نظر می‌رسد سخن نائینی صـحیح نیسـت و تعـدی از مـورد سـؤال راوی، از امـور بـدیهی در تـرک استفصال است؛ چراکه عموم ترک استفصال، شامل همۀ فروض محتمل در سـؤال راوی می‌شـود و درعـین حال، علم داریم که تنها یک فرض از این محتملات، مبتلابه سائل و مورد سؤال وی بوده، لـذا عمـوم تـرک

۱۱٦. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳٦۲/۲۸.
۱۱۷. بهبهانی، الفوائد الحائریة، ۱۹٤.
۱۱۸. سیستانی، اختلاف الحدیث، ۷۱.
۱۱۹. نائینی، کتاب الصلاة، ۲۲۱/۱.
۱۲۰. نائینی، منیة الطالب، ۲۰۸/۱.

استفصال بدون تعدی از آنچه مورد سؤال راوی بوده است، تصورشدنی نیست. البته ممکن است مقصود نائینی از عبارت «مورد سؤال راوی»، همهٔ محتملات سؤال باشد، نه خصوص فرضی که مدِّنظر و مبتلابه سائل بوده است که در چنین صورتی می‌توان گفت: عموم ترک استفصال، مفید تعدی حکم از مورد سؤال نیست؛ چون عمومیت ترک استفصال، تنها شامل محتملات سؤال است و از آن تعدی نمی‌کند.

نکتهٔ دیگری که نباید از آن غافل شد این است که علم به عدم‌خصوصیت مورد، شرط ترک استفصال نیست، بلکه نتیجهٔ ترک استفصال است؛ یعنی عقل از اجمال سؤال و ترک استفصال، عمومیت حکم را هم نسبت به فرضی که مدِّنظر سائل بوده و هم نسبت به سایر فروض مسئله که مدِّنظر سائل نبوده است، استنباط می‌کند.

ممکن است اشکال شود که نفی خصوصیت مورد، مربوط به قاعدهٔ «العبرة بعموم اللفظ» است، نه قاعدهٔ «ترک استفصال».

جواب این است که در هر دو قاعده، به‌نحوی خصوصیت سؤال راوی نفی می‌شود، با این تفاوت که:

أ. در قاعدهٔ «العبرة» جواب معصوم فی حدّ نفسه عام است و ظهور وضعی در عموم دارد و تنها، سخن از قرینیت و مخصص‌بودن سؤال راوی است. لذا وقتی قاعدهٔ العبرة جاری می‌شود، گفته می‌شود: «موردِ سؤالِ راوی، مخصصِ جوابِ معصوم نیست.» ولی در ترک استفصال، جواب معصوم ظهور در عموم ندارد؛ بلکه قرار است توسط عقل، عمومیت جواب نسبت به همهٔ افراد و فروض مسئله (چه فرض و فرد مورد سؤال و چه سایر فروض و افراد) اثبات شود. لذا در ترک استفصال نمی‌توان گفت: «مورد سؤال، مخصص جواب نیست»، بلکه بهتر است گفته شود: «جواب، منحصر مورد سؤال نیست.» پس قاعدهٔ العبرة، دفع مانع می‌کند از عموم جواب، ولی ترک استفصال، اثبات عموم می‌کند برای جواب.

ب. در قاعدهٔ العبرة گفته می‌شود که فرد و فرض مورد سؤال، خصوصیتی ندارد، چون ازنظرِ عقلا، مورد، مخصص نیست. ولی در ترک استفصال گفته می‌شود که فرد و فرض مورد سؤال، خصوصیتی ندارد، چون اگر مورد سؤال، خصوصیتی می‌داشت، ضرورت داشت که معصوم با استفصال از سائل، فرض مدِّنظر وی را از سایر فروض تفکیک کند. لذا محدودکردن جواب معصوم به مورد سؤال در مجاری قاعدهٔ العبرة، خلاف سیرهٔ عقلاست، ولی محدودکردن جواب معصوم به مورد سؤال که در مجاری ترک استفصال است، خلاف حکم عقل است.

ج. در قاعدهٔ العبرة، تعدی از مورد سؤال، به‌اندازهٔ مقدار دلالت الفاظ جواب است، ولی در ترک استفصال، تعدی از مورد سؤال، به اندازهٔ محتملاتی است که در سؤال داده می‌شود.

۷. استنباطی‌بودن عموم ترک استفصال

عموم مستفاد از ترک استفصال، لفظی نیست؛ بلکه نوعی عموم عقلی و تقریری است که از مجموع قراینی، مانند وجود احتمال در سؤال و ترک استفصال استنباط می‌شود. در کتاب اشارات الأصول آمده است: «ان العموم هنا لیس وضعیا... بل بالعقل و القرینة.»[۱۲۱] تعابیری مانند: «ترک الاستفصال... تجری مجری العموم فی الاقوال»[۱۲۲] و« ترک الاستفصال ینزل منزلة العموم»[۱۲۳] نیز حکایت از این دارد که عموم ترک استفصال، استنباطی و نازل‌منزلهٔ عموم لفظی است.

اردبیلی[۱۲٤] و شیرازی[۱۲٥] و آملی،[۱۲٦] به وضعی‌نبودن عموم ترک استفصال اشاره کرده‌اند. وحید بهبهانی[۱۲۷] از عموم ترک استفصال تعبیر کرده است به: «العموم لغوی» ولی صاحب‌جواهر[۱۲۸] و عاملی،[۱۲۹] تعبیر «عموم لغوی» را در مقابل عموم ترک استفصال آورده‌اند. به نظر می‌رسد که دیدگاه هر دو در خصوص ماهیت عموم ترک استفصال، واحد است و منشأ اختلاف استعمال، واژهٔ «عموم لغوی» در دو معنای متفاوت است. مقصود بهبهانی این است که عموم ترک استفصال به‌معنای لغوی آن؛ یعنی شمول و استیعاب است، نه به‌معنای مصطلح در علم اصول، ولی صاحب‌جواهر عموم لغوی را در عمومی به کار برده که از الفاظ و لغات موضوعه برای عموم استفاده شده است.

۸. ضعیف‌بودن عموم ترک استفصال

خوانساری دربارهٔ دلالت ترک استفصال نوشته است: «ترک الاستفصال مع قیام الاحتمال فیه دلالةٌ ما علی العموم.»[۱۳۰] تعبیر «دلالةٌ ما» حاکی از این است که ترک استفصال، دلالت ضعیفی بر عموم دارد. وحید بهبهانی دراین‌باره آورده است: «أنّ ترک الاستفصال یفید العموم، لکنّه عموم ضعیف.»[۱۳۱] کاشف الغطاء، در مقام اشکال به عمومات مستفاد از برخی اخبار نوشته است: «لو دققنا فی دلالتها لوجدناها

---

۱۲۱. کرباسی، اشارات الأصول، ۲۸۹.

۱۲۲. علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ٦٥۲؛ علامه حلی، مختلف الشیعه، ۲۷۰/۱؛ محقق کرکی، جامع المقاصد، ٤۲٤/۱۲؛ اصفهانی، تبصرة الفقهاء، ۲٦٦/۱.

۱۲۳. کاشف‌الغطاء، شرح طهارة، ۳۸۸؛ محقق داماد، کتاب الحج، ۷۳۸/۳.

۱۲٤. مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة، ٤۰۳/٥.

۱۲٥. شیرازی، تقریرات، ۲۲۰/۲.

۱۲٦. آملی، مصباح الهدی، ۳٤۱/۱.

۱۲۷. بهبهانی، مصابیح الظلام، ٤۷۳/٦.

۱۲۸. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۷۱/۱.

۱۲۹. حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ٦۲/۱۸.

۱۳۰. محقق خوانساری، مشارق الشموس، ۲۱۱/٤.

۱۳۱. بهبهانی، مصابیح الظلام، ۲٤۸/٥.

ضعیفة غیر قویة لأن کثیراً منها عمومه من ترک الاستفصال.»[۱۳۲]

باتوجه‌به اینکه عموم ترک استفصال، ضعیف و مبتنی بر سکوت معصوم راجع به محتملات سؤال است،[۱۳۳] لذا چنین عمومی، توان معارضه با سایر ادله را نخواهد داشت. ازاین‌رو، برخی، عمومیت ترک استفصال را تنها در فرض عدم‌تعارض اخبار پذیرفته و نوشته‌اند: «ترک الاستفصال... إنّما یکون ظاهراً فی العموم إذا لم تتعارض الأخبار.»[۱۳٤] صاحب‌جواهر نیز معتقد است: عموم ترک استفصال، صلاحیت معارضهٔ با سایر ادله را ندارد.[۱۳۵] به نظر می‌رسد آشتیانی نیز بر همین باور است و لذا دربارهٔ دلالت حدیثی نوشته: «ترک الاستفصال و هو کما تری لا یعارض ظهور الأمر.»[۱۳٦] بااین‌وجود، شیخ انصاری، تعارض را بین عموم ترک استفصال و عموم لفظی که از حدیث دیگری استفاده شده، فرض کرده و معتقد است که هیچ‌کدام بر دیگری ترجیح ندارد: «فإنّ الصحیحة عامّة للذکر و الأنثی، و خاصّة بوجود الحائل... و الموثّقة خاصّة بالأنثی، و عامّة من جهة ترک الاستفصال... و... لا ترجیح لأحد الخبرین علی الآخر.»[۱۳۷] صاحب ریاض نیز عموم ترک استفصال را در خصوص حدیثی که معارض دارد مطرح کرده است.[۱۳۸]

آخوند خراسانی به استناد ترک استفصال در برخی از اخبار علاجیه، قائل است که حکم در تعارض خبرین به‌طور مطلق، تخییر است و دلیل آن را این‌گونه آورده است: «أن تقیید الإطلاقات الواردة فی مقام الجواب عن سؤال حکم المتعارضین بلا استفصال عن کونهما متعادلین أو متفاضلین...بعید قطعا.»[۱۳۹] او معتقد است: تقیید مطلقاتی که حکم متعارضان را تخییر دانسته، بعید است؛ چراکه امام در پاسخ به سؤال از تعارض خبرین، به‌طور مطلق حکم به تخییر کرده است، بدون اینکه از راوی بپرسد آیا دو حدیث متعارض، متعادلین هستند یا متفاضلین؟ شبیه همین سخن را تبریزی در دروس آورده است.[۱٤۰] خویی نیز برای اثبات استحباب ترجیح، به ترک استفصال در این احادیث استناد کرده است.[۱٤۱]

اما به نظر می‌رسد ترک استفصال در احادیث علاجیه اعتباری ندارد. باوجودِ احادیث معارضی که

---

۱۳۲. کاشف‌الغطاء نجفی، انوار الفقاهة، ۳۵.
۱۳۳. خمینی، مصطفی، کتاب الطهارة، ۱٤۵/۲؛ خمینی، مصطفی، مستند تحریر الوسیله، ۲۰۵/۱.
۱۳٤. عاملی، استقصاء الإعتبار، ۵۱/۳.
۱۳۵. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۹۳/۳.
۱۳٦. آشتیانی، الرسائل التسع، ۱۹۹.
۱۳۷. انصاری، کتاب الصلاة، ۵۷٦/۲.
۱۳۸. طباطبایی، ریاض المسائل، ٤٤۸/۱.
۱۳۹. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۳۱٤/۲.
۱٤۰. تبریزی، دروس، ۱٤۵/٦.
۱٤۱. خویی، مصباح الأصول، ٤۱۰/۲.

دلالت بر اِعمال مرجحات حدیثی دارد، دیگر نمی‌توان به عموم ترک استفصال تکیه کرد؛ چراکه ممکن است معصوم به قرینۀ احادیثی که دلالت بر اِعمال مرجحات دارد، از سائل استفصال نکرده است.

۹. مخالفان عموم ترک استفصال

علامه مجلسی، دلالت ترک استفصال بر عموم را اجماعی دانسته و نوشته است: «ترک الاستفصال، و هو دلیل العموم عند جمیع الأصولیین.»[١٤٢] صاحب ریاض نیز با عبارت «هو مفیدٌ له عند الجماعة»،[١٤٣] به اجماعی‌بودن مسئله اشاره کرده است. برخی هم راجع به آن نفی ریب کرده و نوشته‌اند: «لا ریب فی إفادته لعموم المقال.»[١٤٤]

اما صاحب اشارات به اختلافی‌بودن مسئله تصریح کرده است.[١٤٥] در مسالک نیز عموم ترک استفصال، به جمعی از اصولیان نسبت داده شده است: «ترک الاستفصال... دلیل العموم عند جمعٌ مِن الأصولیّین.»[١٤٦]

باتوجه‌به اینکه برخی از اصولیان به‌صراحت، عموم ترک استفصال را انکار کرده‌اند، به نظر می‌رسد که مسئله اختلافی است. برای نمونه، علامه حلی[١٤٧] و سیدمجاهد[١٤٨] معتقدند: ترک استفصال، مفید عموم نیست؛ چراکه ممکن است معصوم به وضعیت راوی و حقیقت مسئله علم داشته و به همین دلیل از راوی استفصال نکرده است که در این صورت، توضیح‌نخواستن از سائل، به‌دلیل عمومیت حکم نیست؛ بلکه به‌دلیل علم معصوم به حقیقت ماجراست. البته این اشکال نخستین‌بار توسط فخرالدین رازی مطرح شده است.[١٤٩]

برخی از اصولیان نیز قائل به تفصیل شده و عموم ترک استفصال را منحصر در فرضی دانسته‌اند که معصوم علم به واقعۀ مورد سؤال ندارد،[١٥٠] حتی برخی به‌هنگام شک در علم معصوم، اصل عدم‌اطلاع

١٤٢. مجلسی، مرآة العقول، ١٠٠/٢٣.
١٤٣. طباطبایی، ریاض المسائل، ١٨٧/١٢.
١٤٤. مشکور حولاوی، منجزات المریض، ٥٥.
١٤٥. کرباسی، اشارات الأصول، ٢٨٦.
١٤٦. شهید ثانی، مسالک الأفهام، ١٥٥/٦.
١٤٧. علامه حلی، تهذیب الوصول، ١٣٣.
١٤٨. مجاهد، مفاتیح الأصول، ١٥٢.
١٤٩. فخر رازی، المحصول، ٣٨٧/٢.
١٥٠. نراقی، انیس المجتهدین، ٧٣٢/٢؛ نراقی، تجرید الأصول، ١٧٢.

معصوم را جاری دانسته‌اند.[۱۵۱] موسوی‌قزوینی،[۱۵۲] شیرازی،[۱۵۳] فقیه[۱۵۴] و قمی،[۱۵۵] ازجمله کسانی هستند که قول به تفصیل را پذیرفته‌اند.

ازنظرِ ما، ترک استفصال معصوم، مفید عموم است و اشکالاتی که مخالفان ترک استفصال وارد کرده‌اند، درخورِ اعتنا نیست و نیز تفصیل مطرح‌شده نسبت به علم و جهل معصوم مردود است؛ چراکه اولاً، استدلال کسانی که براساس علم معصوم، منکر عموم یا قائل به تفصیل شده‌اند، در فرضی صحیح است که مقصود به اِفهام امام(ع)، تنها سائل باشد؛ یعنی غرض معصومان از صدور احادیث، فقط رفع مشکل سائل به‌تنهایی بوده باشد. حال آنکه جواب‌های معصومان که در پاسخ به سؤال راویان صادر شده است، نه‌تنها برای سائل، بلکه برای حاضران و غایبان و حتی غیرموجودان تا قیام قیامت حجت شرعی خواهد بود. بنابراین، جواب مطلق و سربستهٔ معصوم در جایی که سؤال راوی دارای احتمال است، اگرچه سبب می‌شود سائل وظیفهٔ خودش را دریافت کند، ولی راویان و حاضران در مجلس از واقعیت ماجرا بی‌خبرند و لذا درصورتی‌که جواب به‌حسب محتملاتِ سؤال متفاوت باشد، قطعاً معصوم وظیفه دارد استفصال کند تا جزئیات واقعهٔ مورد سؤال برای حاضران و سایر مسلمانان روشن شود. چگونه می‌شود که پیامبر(ص) و ائمهٔ اطهار که غرضشان از صدور احادیث، تشریع احکام دین برای تمام جامعهٔ بشری بوده و اصحابشان را تشویق به حفظ و نقل روایات می‌کرده‌اند و به آن‌ها یادآور می‌شده‌اند که احادیث را بنویسند و آن را برای فرزندان و آیندگان خود به ارث گذارند،[۱۵۶] نسبت به استفصال از سائل در جایی که حکم، خاص است و سؤال، عام، غفلت کرده و به فهم سائل اکتفا کرده‌اند، به‌خصوص در مواردی که راوی حدیث، شخصی غیر از سائل است. راوی حدیث در بسیاری از روایات شخصی، غیر از سائل است و این را می‌توان از واژهٔ «سُئِل»، «سأل» و امثال آن که در احادیث وجود دارد، دریافت. در چنین مواردی اگر حکم، اختصاص به فرض خاص و مبتلابه سائل داشته باشد، علم معصوم به جزئیات واقعه، چگونه جهل راویان و حاضران و غایبان را رفع می‌کند، بلکه حتی نسبت به تفهیم خود سائل هم کافی نیست؛ چراکه ممکن است سائل در وقایع مشابه، به اطلاق جواب معصوم استناد کند و لذا برخی نوشته‌اند: ترک استفصال در فرضی که معصوم علم به جزئیات واقعه داشته باشد، ولی سائل از این علم معصوم بی‌اطلاع باشد، مفید عموم

---

۱۵۱. میرزای قمی، قوانین الأصول، ۲۲۶؛ نراقی، انیس المجتهدین، ۷۳۳/۲.
۱۵۲. قزوینی، تعلیقة علی معالم الأصول، ۸۲۹/٤.
۱۵۳. شیرازی، تقریرات، ۲۲۸/۲.
۱٥٤. فقیه، قواعد الفقیه، ۲٦.
۱۵۵. میرزای قمی، قوانین الأصول، ۲۲۵.
۱٥٦. کلینی، کافی، ٥۲/۱.

است و علم معصوم، مانع آن نیست.[۱۵۷]

ثانیاً. نحوهٔ پاسخ‌گویی ائمهٔ اطهار به سؤالات راویان، گویای این حقیقت است کـه معصـومان هنگـام بیان احکام شرعی، همچون انسان متعارف سخن می‌گفته و هیچ‌گاه علـم غیـب را در بیـان احکـام شـرعی دخالت نمی‌داده‌اند. وجود احادیثی که در آن معصوم از سائل استفصال کرده است، به‌تنهایی برای اثبات این نظریه کافی است. لذا شهید صدر در بحث استصحاب می‌نگارد: «أنّ المفروض فی الإمام أنّـه عنـد بیانـه للأحکام یتکلّم کإنسان متعارف، و لا یعمل علم الغیب فی ذلک المقام.»[۱۵۸]

ثالثاً. شیخ انصاری دربارهٔ علم معصوم و کیفیت آن نوشته: «و اما مسألة مقـدار معلومـات الامـام... و کیفیّة علمه بها... فلا یکاد یظهر من الأخبار المختلفة فی ذلک، ما یطمئنّ به النفس.»[۱۵۹] وی معتقد اسـت که احادیث شرعی که در خصوص مقدار علم معصومان و کیفیت آن آمده است، به‌گونه‌ای نیست که انسان بتواند از آن به مطلبی درخورِ اطمینان برسد.

رابعاً. جریان اصل عدم‌اطلاع معصوم نیز مردود است و دلیلی بر جریان استصحاب در مسائل اعتقادی وجود ندارد.

حاصل اینکه، فقیه به‌هنگام استنباط حکم همواره باید به این نکته توجه داشته باشد که گفت‌وگوی بـین سائلان و معصومان، محاوره‌ای متعارف طرفینی بوده و امور غیرمتعارف، مانند علم معصوم به وقـایع هـیچ نقشی در آن نداشته است.

۱۰. دلالت استفصال بر اختصاص

کرباسی دربارهٔ استفصال معصوم نوشته: «ان الاستفصال یدل علی عدم العمـوم، فـان الاستفصـال مـع العموم لغو و قبیح.»[۱٦۰] او معتقد است همان‌گونه که ترک استفصال، دلیل بر تعمیم حکم است، استفصـال نیز دلیل بر اختصاص حکم و نفی عموم است؛ چراکه اگر حکم شرعیِ خاص نباشد، استفصال لغو و قبیح خواهد بود.

اما شیخ انصاری معتقد است که استفصال معصوم در حدیث: «عـن الصـیام بمکّـة و المدینـة؟ قـال: فریضة؟ قلت: لا...قال: لا تصم»[۱٦۱] دلالت ندارد بر اینکه حکم حرمت صوم در سفر اختصاص بـه صـوم

۱۵۷. قزوینی، ضوابط الأصول، ۲۰۲.

۱۵۸. صدر، مباحث الأصول، ٦۸/٥.

۱۵۹. انصاری، فرائد الأصول، ۱۳٤/۲.

۱٦۰. کرباسی، اشارات الأصول، ۲۸۹.

۱٦۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۲۰۲/۱۰.

واجب داشته باشد، بلکه ممکن است حرمت صوم هم برای صوم واجب و هم صوم مستحبی ثابت باشد. وی، دلیل عدم‌اختصاص را این‌گونه آورده است: «إنّ القدر المسلّم الثابت بالعقل و العرف: دلالة ترک الاستفصال علی العموم، لا دلالة الاستفصال علی الخصوص.»[۱۶۲] آملی نیز با اینکه ترک استفصال را دلیل بر عموم می‌داند، ولی استفصال را دلیل بر خصوص ندانسته است.[۱۶۳] به نظر می‌رسد استفصال دلالتی بر اختصاص ندارد؛ چراکه استفصال ممکن است به غرضی غیر از اختصاص حکم بوده باشد و استفصال در جایی که غرضی به آن تعلق گرفته باشد، قبیح نیست؛ گرچه حکم عام بوده باشد.

نتیجه‌گیری

۱. ترک استفصال، به‌معنای توضیح‌نخواستن از سائل است و با ترک تفصیل که به‌معنای توضیح‌ندادن خود معصوم است، تفاوت دارد.

۲. ترک استفصال، تنها در احادیث مسبوق به سؤال راوی جریان دارد و وجود احتمال در سؤال، از ارکان اصلی آن است.

۳. سؤال راوی در مجاری ترک استفصال، نسبت به جزئیات مسئله اجمال دارد و قابلیت ندارد که معصوم به‌عنوان قرینه به آن اعتماد کند.

٤. در مواردی که منشأ احتمال در سؤال راوی، اشتراک لفظی است، امکان عمومیت جواب راجع به محتملات سؤال وجود ندارد.

۵. مواردی که جواب معصوم، ظهور در همهٔ فروض مسئله یا ظهور در فرض خاصی دارد، مجرای ترک استفصال نخواهد بود.

٦. ترک استفصال راجع به محتملات سؤال، تنها با عام‌بودن حکم شرعی سازگار است؛ چراکه اگر حکم شرعی، خاص باشد، مستلزم اغرای به جهل خواهد بود.

۷. در احادیث تعلیمی، سؤال راوی، فرضی است و لذا تفصیل و ترک تفصیل با آن سازگارتر است. ولی در احادیث اِفتایی، راوی، تنها از فرض مبتلابه خود سؤال می‌کند و انگیزه‌ای برای آموختن حکمِ سایر فروض مسئله ندارد و لذا استفصال و ترک استفصال در آن منطقی‌تر است.

۸. ترک استفصال، تنها در خصوص محتملاتی مفید عموم است که غرض سائل به آن تعلق گرفته و معصوم در مقام بیان آن است.

---

۱٦۲. انصاری، کتاب الصوم، ۲٦۹.

۱٦۳. آملی، مصباح الهدی، ۳۰۰/۸.

۹. عموم ترک استفصال، بدون تعدی از فرضی که مدِّنظر سائل است، تصورشدنی نیست؛ چراکه عقل از اجمال سؤال و ترک استفصال، عمومیت حکم را هم راجع به فرضی که مدِّنظر سائل بوده و هم نسبت به سایر فروض، استنباط می‌کند.

۱۰ علم به عدم‌خصوصیت مورد شرط، ترک استفصال نیست؛ بلکه نتیجۀ آن است.

۱۱. عموم ترک استفصال در احادیث تعلیمی، تحت‌تأثیر شیوع و غلبه قرار نمی‌گیرد، برخلافِ احادیث اِفتایی که عموم ترک استفصال در آن، انصراف به افراد شایع و فروض غالب دارد.

۱۲. عموم ترک استفصال، نوعی عموم ضعیفِ عقلی و تقریری است که توان معارضه با سایر ادله و عمومات را ندارد.

۱۳. علم معصوم به واقعۀ مورد سؤال در جایی که حکم اختصاص به فرض خاصی دارد و سؤال، محتمل‌الوجوه است، برای تفهیم حاضران و راویان حدیث کافی نیست و مانع استنباط عموم از ترک استفصال نخواهد بود.

۱٤. آنچه عقل بر آن دلالت دارد تنها استنباط عموم از ترک استفصال است. اما استنباط انحصار و اختصاص حکم از استفصال معصوم، دلیلی بر آن نیست و عقل و عرف آن را تأیید نمی‌کند.

منابع

آخوند خراسانی، محمدکاظم‌بن‌حسین. درر الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد. چاپ‌اول، ۱۴۱۰ق.

آخوند خراسانی، محمدکاظم‌بن‌حسین. کفایة الأصول. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌دوم، ۱۴۲۸ق.

آشتیانی، محمدحسن‌بن‌جعفر. الرسائل التسع. قم: کنگره. چاپ‌اول، ۱٤۲٥ق.

آشتیانی، محمدحسن‌بن‌جعفر. کتاب الزکاة. قم: کنگره. چاپ‌اول، ۱٤۲٦ق.

آملی، محمدتقی. مصباح الهدی. تهران: مؤلف. چاپ‌اول، ۱۳۸۰ق.

آملی، هاشم. المعالم المأثورة. قم: مؤلف. چاپ‌اول، ۱۴۰۶ق.

ابن‌بابویه، محمدبن‌علی. کتاب من لا یحضره الفقیه. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌دوم، ۱۴۱۳ق.

ابن‌شهید ثانی، حسن‌بن‌زین‌الدین. معالم الدین. قم: مؤسسة الفقه. چاپ‌اول، ۱٤۱۸ق.

ابن‌فهد حلی، احمدبن‌محمد. المهذب البارع. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۰۷ق.

اصفهانی، محمدتقی. تبصرة الفقهاء. قم: مجمع الذخائر الإسلامیة. چاپ‌اول، ۱٤۲۷ق.

انصاری، مرتضی‌بن‌محمدامین. کتاب الصوم. قم: کنگره. چاپ‌اول، ۱۴۱۳ق.

انصاری، مرتضی‌بن‌محمدامین. کتاب المکاسب. قم: کنگره. چاپ‌اول، ۱۴۱۵ق.
انصاری، مرتضی‌بن‌محمدامین. فرائد الأصول. قم: مجمع الفکر الإسلامی. چاپ‌پنجم، ۱۴۲۴ق.
انصاری، مرتضی‌بن‌محمدامین. کتاب الصلاة. قم: کنگره. چاپ‌اول، ۱۴۱۵ق.
انصاری، مرتضی‌بن‌محمدامین. کتاب الطهارة. قم: کنگره. چاپ‌اول، ۱۴۱۵ق.
بحرالعلوم، محمد. بلغة الفقیه. تهران: مکتبة الصادق. چاپ‌چهارم، ۱۴۰۳ق.
بحرانی، یوسف‌بن‌احمد. حدائق الناضرة. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۰۵ق.
بلاغی، محمدجواد. الرسائل الفقهیة. قم: مرکز العلوم و الثقافة الاسلامیة. چاپ‌اول، ۱۴۲۸ق.
بهبهانی، محمدباقربن‌محمداکمل. الحاشیة علی مدارک الأحکام. قم: آل‌البیت. چاپ‌اول، ۱۴۱۹ق.
بهبهانی، محمدباقربن‌محمداکمل. الفوائد الحائریة. قم: مجمع الفکر. چاپ‌اول، ۱۴۱۵ق.
بهبهانی، محمدباقربن‌محمداکمل. حاشیة مجمع الفائدة و البرهان. قم: مؤسسۀ وحید بهبهانی. چاپ‌اول، ۱۴۱۷ق.
بهبهانی، محمدباقربن‌محمداکمل. مصابیح الظلام. قم: مؤسسۀ بهبهانی. چاپ‌اول، ۱۴۲۴ق.
تبریزی، جواد. دروس فی مسائل علم الأصول. قم: دار الصدیقة الشهیدة. چاپ‌دوم، ۱۴۲۷ق.
حائری، کاظم. فقه العقود. قم: مجمع اندیشۀ اسلامی. چاپ‌دوم، ۱٤۲۳ق.
حر عاملی، محمدبن‌حسن. وسائل‌الشیعه. قم: آل‌البیت. چاپ‌اول، ۱۴۰۹ق.
حسینی عاملی، محمدجوادبن‌محمد. مفتاح الکرامة. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۱۹ق.
حکیم، محسن. مستمسک العروة الوثقی. قم: دار التفسیر. چاپ‌اول، ۱۴۱۶ق.
حلی، محمدبن‌حسن. ایضاح الفوائد. قم: اسماعیلیان. چاپ‌اول، ۱۳۸۷ق.
خمینی، روح‌الله. کتاب الطهارة. تهران: مؤسسۀ تنظیم و نشر آثار امام. چاپ‌اول، ۱۴۲۲ق.
خمینی، روح‌الله. کتاب البیع. تهران: مؤسسۀ تنظیم و نشر آثار امام. چاپ‌اول، ۱۴۲۱ق.
خمینی، مصطفی. کتاب الطهارة. تهران: مؤسسۀ تنظیم و نشر آثار امام. چاپ‌اول، ۱٤۱۸ق.
خمینی، مصطفی. مستند تحریر الوسیلة. تهران: مؤسسۀ تنظیم و نشر آثار امام. چاپ‌اول، بی‌تا.
خویی، ابوالقاسم. موسوعة الإمام الخوئی. قم: مؤسسة احیاء آثار الإمام الخوئی. چاپ‌اول، ۱۴۱۸ق.
خویی، ابوالقاسم. مصباح الأصول. قم: مؤسسة احیاء آثار الإمام الخوئی. چاپ‌اول، ۱۴۲۲ق.
خویی، ابوالقاسم. مصباح الفقاهة. بی‌جا: بی‌نا. بی‌تا.
روحانی، محمد. المرتقی إلی الفقه الارقی: کتاب الحج. تهران: دار الجلی. چاپ‌اول، ۱٤۱۹ق.
سیستانی، علی. اختلاف الحدیث. بی‌جا: بی‌نا. ۱۳۹۶ق.
شهید اول، محمدبن‌مکی. غایة المراد. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۱۴ق.
شهید اول، محمدبن‌مکی. القواعد و الفوائد فی الفقه و الأصول و العربیة. قم: کتاب‌فروشی مفید. چاپ‌اول، بی‌تا.

شهید ثانی، زین‌الدین‌بن‌علی. رسائل. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۲۱ق.

شهید ثانی، زین‌الدین‌بن‌علی. روض الجنان. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۰۲ق.

شهید ثانی، زین‌الدین‌بن‌علی. مسالک الأفهام. قم: مؤسسة المعارف الاسلامیة. چاپ‌اول، ۱۴۱۳ق.

شیرازی، محمدتقی‌بن‌محبعلی. حاشیة المکاسب. قم: الشریف الرضی. چاپ‌اول، ۱۴۱۲ق.

شیرازی، محمدحسن. تقریرات فی اصول الفقه. قم: اللجنة العلمیة للمؤتر. چاپ‌اول، ١٤١٨ق.

صاحب‌جواهر، محمدحسن‌بن‌باقر. جواهر الکلام. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ‌هفتم، ۱۴۰۴ق.

صدر، رضا. الإجتهاد و التقلید. قم: انتشارات دفتر تبلیغات. چاپ‌دوم، ۱۴۱۵ق.

صدر، محمدباقر. مباحث الأصول. قم: مرکز النشر. چاپ‌اول، ۱۴۰۸ق.

طباطبایی، علی‌بن‌محمد. ریاض المسائل. قم: آل‌البیت. چاپ‌اول، ۱۴۱۸ق.

طوسی، محمدبن‌حسن. تهذیب الأحکام. تهران: دار الکتب الاسلامیة. چاپ‌چهارم، ۱۴۰۷ق.

طوسی، محمدبن‌حسن. المبسوط فی فقه الإمامیة. تهران: مرتضوی. چاپ‌سوم، ۱۳۸۷ق.

عاملی، محمدبن‌حسن. استقصاء الإعتبار فی شرح الإستبصار. قم: آل‌البیت. چاپ‌اول، ۱۴۱۹ق.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف. تهذیب الوصول إلی علم الأصول. لندن: مؤسسهٔ امام علی(ع). چاپ‌اول، ۱۳۸۰ق.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف. مختلف الشیعة. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌دوم، ۱۴۱۳ق.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب. مشهد: مجمع البحوث الاسلامیة. چاپ‌اول، ۱۴۱۲ق.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف. نهایة الأحکام فی معرفة الأحکام. قم: آل‌البیت. چاپ‌اول، ۱۴۱۹ق.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف. تذکرة الفقهاء. قم: آل‌البیت. چاپ‌اول، ۱۴۱۴ق.

غزالی، محمدبن‌محمد. المنخول من تعلیقات الأصول. بی‌جا: دار الفکر. چاپ قدیم، بی‌تا.

فاضل مقداد، مقدادبن‌عبدالله. التنقیح الرائع لمختصر الشرائع. قم: کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی. چاپ‌اول، ۱۴۰۴ق.

فاضل مقداد، مقدادبن‌عبدالله. نضد القواعد الفقهیة علی مذهب الإمامیة. قم: کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی. چاپ‌اول، ۱۴۰۳ق.

فخر رازی، محمدبن‌عمر. المحصول. بی‌جا: الرسالة. چاپ‌سوم، ۱۴۱۸ق.

فقیه، محمدتقی. قواعد الفقیه. بیروت: دار الاضواء. چاپ‌دوم، ١٤٠٧ق.

فیض کاشانی، محسن. نقد الأصول الفقهیة. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد. چاپ‌اول، ۱۳۸۰.

قزوینی، ابراهیم‌بن‌محمدباقر. ضوابط الأصول. قم: مؤلف. چاپ‌اول، ۱۳۷۱ق.

قزوینی، ابراهیم‌بن‌محمدباقر. نتائج الأفکار. بمبئی: مؤلف. چاپ‌اول، ۱۲۵۸ق.

قزوینی، علی موسوی. ینابیع الأحکام. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۲۴ق.

قزوینی، علی موسوی. تعلیقة علی معالم الأصول. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۲۷ق.
کاشانی، حبیب‌الله‌بن‌علی‌مدد. تسهیل المسالک إلی المدارک. قم: المطبعة العلمیة. چاپ‌اول، ۱۴۰۴ق.
کاشف‌الغطاء نجفی، حسن‌بن‌جعفر. انوار الفقاهة: کتاب الطهارة. نجف: کاشف‌الغطاء. چاپ‌اول، ۱۴۲۲ق.
کاشف‌الغطاء، جعفر. شرح طهارة قواعد الأحکام. نجف: مؤسسهٔ کاشف‌الغطاء. بی‌تا.
کاشف‌الغطاء، علی‌بن‌محمدرضا. النور الساطع فی الفقه النافع. نجف: الآداب. چاپ‌اول، ۱۳۸۱ق.
کرباسی، محمدابراهیم‌بن‌حسن. اشارات الأصول. بی‌جا: مؤلف. چاپ‌اول، بی‌تا.
کلینی، محمدبن‌یعقوب. الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ‌چهارم، ۱۴۰۷ق.
لاری، سیدعبدالحسین. التعلیقة علی ریاض المسائل. قم: مؤسسة المعارف الإسلامیة. چاپ‌اول، ۱۴۱۸ق.
مامقانی، محمدحسن‌بن‌عبدالله. غایة الآمال. قم: مجمع الذخائر الإسلامیة. چاپ‌اول، ١٣١٦ق.
مجاهد، محمدبن‌علی. مفاتیح الأصول. قم: آل‌البیت. چاپ‌اول، ۱۲۹۶ق.
مجلسی، محمدباقربن‌محمدتقی. مرآة العقول. تهران: دار الکتب الاسلامیة. چاپ‌دوم، ۱۴۰۴ق.
محقق حلی، جعفربن‌حسن. ایضاح ترددات الشرائع. قم: کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی. چاپ‌اول، ١٤٢٨ق.
محقق خوانساری، حسین‌بن‌محمد. مشارق الشموس فی شرح الدروس. بی‌جا: بی‌نا. ١٤٣٠ق.
محقق داماد، محمد. کتاب الحج. قم: چاپخانهٔ مهر. چاپ‌اول، ۱۴۰۱ق.
محقق کرکی، علی‌بن‌حسین. جامع المقاصد. قم: آل‌البیت. چاپ‌دوم، ۱۴۱۴ق.
مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی. فرهنگ‌نامهٔ اصول فقه. قم: مؤلف. ۱۳۸۹.
مظفر، محمدرضا. اصول الفقه. قم: دار التفسیر. چاپ‌پنجم، ۱۳۸۱.
مقدس اردبیلی، احمدبن‌محمد. مجمع الفائدة و البرهان. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۰۳ق.
موسوی عاملی، محمدبن‌علی. مدارک الأحکام. بیروت: آل‌البیت(ع). چاپ‌اول، ۱۴۱۱ق.
موسوی عاملی، محمدبن‌علی. نهایة المرام. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۱۱ق.
میرداماد، محمدباقربن‌محمد. حاشیة علی مختلف الشیعة. تهران: بی‌نا. چاپ‌اول، ۱۳۹۷ق.
میرزای قمی، ابوالقاسم‌بن‌محمدحسن. قوانین الأصول. تهران: مکتبة العلمیة الاسلامیه. چاپ‌دوم، ۱۳۷۸ق.
نائینی، محمدحسین. کتاب الصلاة. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌اول. ۱۴۱۱ق.
نائینی، محمدحسین. منیة الطالب. تهران: محمدی. چاپ‌اول، ۱۳۷۳ق.
مشکور حولاوی، مشکوربن‌محمد. منجزات المریض. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۱۵ق.
نراقی، احمدبن‌محمدمهدی. تجرید الأصول. قم: سیدمرتضی. چاپ‌اول، ۱۳۸۴.
نراقی، مهدی‌بن‌ابی‌ذر. انیس المجتهدین فی علم الأصول. قم: مؤسسهٔ بوستان کتاب. چاپ‌اول، ۱۳۸۸ق.
نوری، حسین. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. بیروت: آل‌البیت. چاپ‌اول، ۱۴۰۸ق.

همدانی، رضابن‌محمدهادی. مصباح الفقیه. قم: مؤسسهٔ جعفریة. چاپ‌اول، ۱۴۱۶ق.
یزدی، محمدکاظم‌بن‌عبدالعظیم. شرح العروة الوثقی. شارح: کاظم شیرازی. نجف: مؤسسهٔ کاشف الغطاء. چاپ‌اول، ۱۴۱۱ق.

Transliterated Bibliography

Ākhūnd Khurāsānī, Muḥammad Kāẓim ibn Ḥusayn. *Durar al-Fawāʾid fī al-Ḥāsīyah ʻalā al-Farāʾid*. Tehran: Vizārat-i Farhang va Irshād. Chāp-i Awwal, 1990/1410.

Ākhūnd Khurāsānī, Muḥammad Kāẓim ibn Ḥusayn. *Kifāya al-Uṣūl*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duvvum, 2007/1428.

ʿAllāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *al-Niḥāya al-Aḥkām fī Maʿrifa al-Aḥkām*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i Awwal, 1998/1419.

ʿAllāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Mukhtalif al-Shīʿa*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duvum, 1993/1413.

ʿAllāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Muntahā al-Maṭlab fī Taḥqīq al-Madhhab*. Mashhad: Majmaʻ Buḥūth al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 1992/1412.

ʿAllāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Tadhkara al-Fuqahāʾ*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i Awwal, 1994/1414.

ʿAllāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Tahdhīb al-Wūṣūl ilā ʻIlm al-Uṣūl*. Landan: Mūʾassisa Imām ʿAlī(AS). Chāp-i Awwal, 1961/1380.

ʻĀmulī, Hāshim. *al-Maʻālim al-Maʾthūra*. Qum: Muʾ*allif*. Chāp-i Awwal, 1986/1406.

ʻĀmulī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Istiqṣāʾ al-Iʿtibār fī Sharḥ al-Istibṣār*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i Awwal, 1998/1419.

ʻĀmulī, Muḥammad Taqī. *Miṣbāḥ al-Hudā*. Tehran: Muʾ*allif*. Chāp-i

Awwal, 1961/1380.
Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *al-Farāʾid al-ʿUṣūl*. Qum: Majmʻ al-Fikr al-Islāmī. Chāp-i Panjum, 2003/1424.
Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *Kitāb al-Makāsib*. Qum: Kungirah. Chāp-i Awwal, 1995/1415.
Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *Kitāb al-Ṣalāt*. Qum: Kungirah. Chāp-i Awwal, 1995/1415.
Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *Kitāb al-Ṣawm*. Qum: Kungirah. Chāp-i Awwal, 1993/1413.
Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *Kitāb al-Ṭahāra*. Qum: Kungirah. Chāp-i Awwal, 1995/1415.
Āshtīyānī, Muḥammad Hasan ibn Jaʻfar. *Al-Rasā ʾil al-Tis*ʻ. Qum: Kungirah. Chāp-i Awwal, 2004/1425.
Āshtīyānī, Muḥammad Hasan ibn Jaʻfar. *Kitāb al-Zakāt*. Qum: Kungirah. Chāp-i Awwal, 2005/1426.
Bahbahānī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Akmal. *al-Fawāʾid al-Ḥāʾirīyah*. Qum: Majmaʻ al-Fikr. Chāp-i Awwal, 1995/1415.
Bahbahānī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Akmal. *al-Ḥāsīyah ʻalā Madārik al-Aḥkām*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i Awwal, 1998/1419.
Bahbahānī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Akmal. *Ḥāshīya Majmaʻ al-Fāʾida wa al-Burhān*. Qum: Mūʾassisa Waḥīd Bahbahānī. Chāp-i Awwal, 1996/1417.
Bahbahānī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Akmal. *Maṣābīḥ al-Ẓalām*. Qum: Mūʾassisa Bahbahānī. Chāp-i Awwal, 2003/1424.
Baḥr al-ʻUlūm, Muḥammad. *Bulghat al-Faqīh*. Tehran: Maktaba al-Ṣādiq. Chāp-i Chāhārum, 1983/1403.
Baḥrānī, Yūsuf ibn Aḥmad. *Ḥadāʾiq al-Nāḍira*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1985/1405.

Balāghī, Muḥammad Javād. *al-Rasāʾil al-Fiqhīya*. Qum: Markaz al-ʿUlūm wa al-Thaqāfa al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 2007/1428.

Fāḍil Miqdād, Miqdād ibn ʿAbd Allāh. *al-Tanqīḥ al-Rāʾiʿ li-Mukhtaṣar al-Sharāʾiʿ*. Qum: Kitābkhānah-yi Āyat Allāh Marʿashī. Chāp-i Awwal, 1984/1404.

Fāḍil Miqdād, Miqdād ibn ʿAbd Allāh. *Naḍd al-Qawāʾid al-Fiqhīyah ʿalā Madhdhhab al-Imāmīyah*. Qum: Kitābkhānah-yi Āyat Allāh Marʿashī. Chāp-i Awwal, 1983/1403.

Fakhr Rāzī, Muḥammad ibn ʿUmar. *al-Maḥṣūl*. s.l. al-Risālah. Chāp-i Sivum, 1997/1418.

Faqīh, Muḥammad Taqī. *Qawāʿid al-Fiqhīyah*. Beirut: Dār al-Aḍwāʾ. Chāp-i Duvvum, 1987/1407.

Fiyḍ Kāshānī, Muḥsin. *Naqd al-ʿUṣūl al-Fiqhīyah*. Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad. Chāp-i Awwal, 2002/1380.

Ghazzālī, Muḥammad ibn Muḥammad. *al-Mankhūl min Taʿlīqāt al-ʿUṣūl*. s.l. Dār al-Fikr. Chāp-i Qadīm, s.d.

Ḥāʾ*irī*, Kāẓim. *Fiqh al-ʿUqūd*. Qum: Majmaʿ Andīshih-yi Islāmī. Chāp-i Duvvum, 2002/1423.

Ḥakīm, Muḥsin. *Mustamsak al-ʿUrwa al-Wuthqā*. Qum: Dār al-Tafsīr. Chāp-i Awwal, 1995/1416.

Hamadānī, Riżā ibn Muḥammad Hādī. *Miṣbāḥ al-Faqīh*. Qum: Mūʾassisa Jaʿfarīya. Chāp-i Awwal, 1996/1416.

Ḥillī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Īḍāḥ al-Fawāʾid*. Qum: Ismāʿīlīyān. Chāp-i Awwal, 1967/1387.

Ḥurr ʿĀmilī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Wasāʾil al-Shīʿa*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i Awwal, 1989/1409.

Ḥusaynī ʿĀmulī, Muḥammad Javād ibn Muḥammad. *Miftāḥ al-Karāmah*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1998/1419.

Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ʻAlī. *Kitāb Man Lā Yaḥḍuruh al-Faqīh*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duvvum. 1993/1413.

Ibn Fahd Ḥillī, Aḥmad ibn Muḥammad. *al-Muhadhdhab al-Bāriʻ*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1987/1407.

Ibn Shahīd Thānī, Ḥasan ibn Zayn al-Dīn. *Maʿālim al-Dīn*. Qum: Mūʾassisa al-Fiqh. Chāp-i Awwal, 1997/1418.

Iṣfahānī, Muḥammad Taqī. *Tabṣira al-Fuqahāʾ*. Qum: Majmʻ al-Dhakhāʾ*ir* al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 2006/1427.

Karbāsī, Muḥammad Ibrāhīm ibn Ḥasan. *Ashārāt al-Uṣūl*. s.l. Muʾ*allif*. Chāp-i Awwal, s.d.

Kāshānī, Ḥabīb Allah ibn ʿAlī Madad. *Tashīl al-Masālik ilā al-Madārik*. Qum: al-Maṭbaʻa al-ʻIlmīyya. Chāp-i Awwal, 1984/1404.

Kāshif al-Ghiṭāʾ *Najaf*ī, Ḥasan ibn Jaʻfar. *Anwār al-Faqāhah: Kitāb al-Ṭahāra*. Najaf: Kāshif al-Ghiṭāʾ. Chāp-i Awwal, 2001/1422.

Kāshif al-Ghiṭāʾ, ʿAlī ibn Muḥammad Riḍā. *al-Nūr al-Sāṭiʿ fī al-Fiqh al-Nāfiʿ*. Najaf: al-Ādāb. Chāp-i Awwal, 1962/1381.

Kāshif al-Ghiṭāʾ, Jaʻfar. *Sharḥ Ṭahāra Qawāʿid al-Aḥkām*. Najaf: Mūʾassisa Kāshif al-Ghiṭāʾ .*s.d.*

Khūʾī, Abū al-Qāsim. *Mausūʿat al-Imām al-Khūʾī*. Qum: Mūʾassisa Iḥyāʾ Ā<u>s</u>ār al-Imām al-Khūʾī. Chāp-i Awwal, 1997/1418.

Khūʾī, Abū al-Qāsim. *Miṣbāḥ al-Faqāhah*. s.l. s.n. s.d.

Khūʾī, Abū al-Qāsim. *Miṣbāḥ al-Uṣūl*. Qum: Mūʾassisa Iḥyāʾ Ā<u>s</u>ār al-Imām al-Khūʾī. Chāp-i Awwal, 2001/1422.

Khumaynī, Muṣṭafā. *Kitāb-i al-Ṭahāra*. Tehran: Mūʾassisah-yi Tanẓīm va Nashr-i Ā<u>s</u>ār-i Imām. Chāp-i Awwal, 1997/1418.

Khumaynī, Muṣṭafā. *Mustanad Taḥrīr al-Wasīlah*. Tehran: Mūʾassisah-yi Tanẓīm va Nashr-i Ā<u>s</u>ār-i Imām. Chāp-i Awwal, s.d.

Khumaynī, Rūḥ Allāḥ. *Kitāb-i al-Bayʿ*. Tehran: Mūʾassisah-yi Tanẓīm va

Nashr-i Ā̱sār-i Imām. Chāp-i Awwal, 2000/1421.

Khumaynī, Rūḥ Allāḥ. *Kitāb-i al-Ṭahāra*. Tehran: Mūʾassisah-yi Tanẓīm va Nashr-i Ā̱sār-i Imām. Chāp-i Awwal, 2001/1422.

Kulīnī, Muḥammad ibn Yaʿqūb. *al-Kāfī*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Chāhārum. 1987/1407.

Lārī, Sayyid ʻAbd Ḥusayn. *al-Taʿlīqa ʻalā Riyāḍ al-Masāʾil*. Qum: Mūʾassisa al-Maʿārif al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 1997/1418.

Majlisī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Taqī. *Marʾāt al-ʿUṣūl*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Duvvum, 1984/1404.

Māmaqānī, Muḥammad Ḥasan ibn ʻAbd Allah. *Ghāya al-Āmāl*. Qum: Majmʻ al-Dhakhā*ʾir* al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 1898/1316.

Markaz-i Iṭilāʿāt va Madārik-i Islāmī. *Farhangnāmah-yi Uṣūl Fiqh*. Qum: Muʾ*allif. 2011/1389.*

Mashkūr al-Ḥawlāwī, Mashkūr ibn Muḥammad. *Munjazāt al-Marīḍ*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1995/1415.

Mīrdāmād, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad. *Ḥāshīya ʿalā Mukhtalaf al-Shiʻa*. Tehran: s.n. Chāp-i Awwal, 1977/1397.

Mīrzā-yi Qumī, *Ab*ū *al-Q*āsim ibn Muḥammad Ḥasan. *Qawānīn al-Uṣūl*. Tehran: Maktaba al-ʿIlmīyya al-Islāmīyya. Chāp-i Duvvum, 1959/1378.

Muḥaqqiq Dāmād, Muḥammad. *Kitāb al-Ḥajj*. Qum: Chāpkhānah-yi Mihr. Chāp-i Awwal, 1981/1401.

Muḥaqqiq Ḥillī. Jaʻfar ibn Ḥasan. *Īḍāḥ Taraddudāt al-Sharāʾiʿ*.Qum: Kitābkhānah-yi Āyat Allāh Marʻashī. Chāp-i Awwal, 2007/1428.

Muḥaqqiq Karakī, ʿAlī ibn Ḥusayn. *Jāmiʿ al-Maqāṣid*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i Duvvum, 1994/1414.

Muḥaqqiq Khuwānsārī, Ḥusayn ibn Muḥammad. *Mashāriq al-Shumūs fī Sharḥ al-Durūs*. s.l. s.n. 2009/1430.

Mujāhid, Muḥammad ibn ʿAlī. *Mafātīḥ al-Uṣūl*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i

Awwal, 1878/1296.

Muqaddas Ardabīlī, Aḥmad ibn Muḥammad. *Majma‘ al-Fāʾida wa al-Burhān.* Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1983/1403.

Mūsawī ‘Āmilī, Muḥammad ibn ʿAlī. *Madārik al-Aḥkām*. Beirut: Āl al-Bayt (AS). Chāp-i Awwal, 1991/1411.

Mūsawī ‘Āmilī, Muḥammad ibn ʿAlī. *Nihāya al-Marām*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1991/1411.

Muẓaffar, Muḥammad Riḍā. *Uṣūl al-Fiqh*. Qum: Dār al-Tafsīr. Chāp-i Panjum, 2003/1381.

Nāʾīnī, Muḥammad Ḥusayn. *Kitāb al-Ṣalāt*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1991/1411.

Nāʾīnī, Muḥammad Ḥusayn. *Munya al-Ṭālib*. Tehran: Muḥammadī. Chāp-i Awwal, 1954/1373.

Narāqī, Aḥmad ibn Muḥammad Mahdī. *Tajrīd al-Uṣūl*. Qum: Sayyid Murtażā. Chāp-i Awwal, 1965/1384.

Narāqī, Mahdī ibn Abīẕar. *Anīs al-Mujtahidīn fī ‘Ilm Uṣūl*. Qum: Mūʾassisah-yi Būstān-i Kitāb. Chāp-i Avval, 1969/1388.

Nūrī, Ḥusayn. *Mustadrak al-Wasāʾil wa Mustanbaṭ al-Masāʾil.* Beirut:*:* Āl al-Bayt. Chāp-i Awwal, 1987/1407.

Qazwīnī, ʿAlī Musawī. *al-Taʿlīqa ‘alā Maʿālim al-ʿUṣūl.* Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 2006/1427.

Qazwīnī, ʿAlī Musawī. *Yanābīʿ al-Aḥkām.* Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 2003/1424.

Qazwīnī, Ibrāhīm ibn Muḥammad Bāqir. *Ḍawābiṭ al-ʿUṣūl.* Qum: Mu*ʾallif.* Chāp-i Awwal, 1952/1371.

Qazwīnī, Ibrāhīm ibn Muḥammad Bāqir. *Natāʾij al-Afkār*. Bambaʾī: Mu*ʾallif.* Chāp-i Awwal, 1842/1258.

Rūḥānī, Muḥammad. *al-Murtaqā ilā al-Fiqh al-Arqā: Kitāb al-Ḥajj*. Tehran:

Dār Jalī. Chāp-i Awwal, 1998/1419.

Ṣadr, Muḥammad Bāqir. *Mabāḥith al-Uṣūl*. Qum: Markaz al-Nashr. Chāp-i Awwal, 1988/1408.

Ṣadr, Rižā. *al-Ijtihād wa al-Taqlīd*. Intishārāt-i Daftar-i Tablīghāt. Chāp-i Duvvum, 1995/1415.

Ṣāḥib Jawāhir. Muḥammad Ḥasan ibn Bāqir. *Jawāhir al-Kalām*. Beirut: Dār Iḥyāʾ*al-T*ūrāth al-'Arabī. Chāp-i Haftum, 1984/1404.

Shahīd Awwal, Muḥammad ibn Makkī. *al-Qawāʾid wa al-Fawāʾid fī al-Fiqh wa al-Uṣūl wa al- ʿArabīyya*. Qum: Kitābfurūshī Mufīd. Chāp-i Awwal, s.d.

Shahīd Awwal, Muḥammad ibn Makkī. *Ghāyat al-Murād*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1994/1414.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn ʿAlī. *Rawḍ al-Jinān*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1982/1402.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn ʿAlī. *al-Rasāʾil*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 2000/1421.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn ʿAlī. *Masālik al-Afhām*. Qum: Mūʾassisa al-Maʿārif al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 1993/1413.

Shīrāz, Muḥammad Ḥasan. *Taqrīrāt fī Uṣūl al-Fiqh*. Qum: al-Lajna al-'Ilmīyya li-l-Mūʾtar. Chāp-i Awwal, 1997/1418.

Shīrāz, Muḥammad Taqī ibn Muḥibʿālī. *Ḥāshīya al-Makāsib*. Qum: al-Sharīf al-Raḍī. Chāp-i Awwal, 1992/1412.

Sīstānī, ʿAlī. *Ikhtilāf al-Ḥadīth*. s.l. s.n. 1976/1396.

Ṭabāṭabāyī, ʿAlī ibn Muḥammad. *Rīyāḍ Masāʾil*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i Awwal, 1997/1418.

Tabrīzī, Javād. *Durūs fī Masāʾil 'Ilm al-Uṣūl*. Qum: Dār al- Ṣidīqa al-Shahīda. Chāp-i Duvvum, 2006/1427.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Mabsūṭ fī Fiqh al-Imāmīyah*. Tehran:

Murtażawī. Chāp-i Sivum, 1967/1387.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Tahdhīb al-Aḥkām*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Chāhārum, 1987/1407.

Yazdī Muḥammad Kāẓim ibn ‘Abd al-ʿAẓīm. *Sharḥ-i al-ʿUrwa al-Wuthqā*. Shārḥ: Kāẓim Shirāzī. Najaf: Mūʾassisa Kāshif al-Ghiṭāʾ. Chāp-i Awwal, 1991/1411.